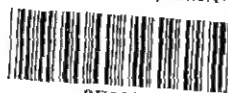


M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6744

اولیائی تحت قبائی

بسم اللہ و ربنا یا خیر بہ فرجام کتاب انوار فتاویٰ تصوف عرفان گنجینہ فلاح و تکیہ عیسیٰ



مکتوبات جہانی حضرت شیخ شرف الدین محمد مہتری رحمۃ القوی

مع

مکتوبات حضرت محبوب سبحانی عمود صیحاتی عمید القادریان قدس سرہ

بسماعی جمیلہ عمدہ کار پردازان و سنجیدہ کار گزاران تبصیح تمام

در مطبعہ مطبوعہ فکریہ کون باہرامہ گاہی انکسٹریٹ گریڈ

المسائل

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور ہر ایک شائق کو چاہیہ خاصے سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ اور مطالعہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی اہل ان سہ ہے اس کتاب کے ٹیبل پچ کے تین صفحہ جو سادہ تھے اور کتب اردو و نبات دیج کرتے ہیں تاکہ جہن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہووے

کتب متفرقات

مذہب و غیرہ

دوازدہ مجلس مسیہ ریاض الازہار
مولوی محمد قمر الدین گوبانوی -
اسرار کربلا - از منشی عبد الدین بلگرامی -
چار دہ مجلس مسیہ بتاریخ الاممہ -
پناہ روایات مذہب امامیہ از سید وزیر حسین
سب دج راسے برلی -

دہ مجلس منظوم - مترکہ کربلا علی الترتیب چوہ
مجلس میں -

دہ مخزن - مضائب کربلا از مکیم نصر اللہ خان
تخلص وصال -

چہل مجلس شہید
سید وزیر حسین رشتہ

دہ مجلس شہید
شہداء

محمد النبی - از مولوی جابر علی صاحب -
گلزار الفت از منشی رحمان علی صاحب تخلص

پیش مطبوعہ سلج نظامی کاغذ خانی -
فضائل - الشہود الصیام تصنیف از

مولوی محمد رمضان صاحب -
منقح القرآن - مصنفہ مولوی محمد عبدالحمید

رفیق راہبوری - مطبوعہ نظامی کاغذ سفید رسی -
شبہ چھڑکی - سراپا سے رسول کا بیان

از جمال الدین حسن خان -
شہنوی زائر - دعوت کرنا اسلام کا قبائلی پیش

کوازنواب شیرخان -



صنایع مکرمه و مکاتیب خلائق و زین
بعون معینان و فضل و کرمین

رساله فیض مقامه معارف رضایین تصوف عرفان و فلاح و شکر

مکتوبات جوانی
حضرت شیخ شرف الدین یحییٰ سنیر فی سوره

مع

مکتوبات
حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی عید الله
جیلانی قدس سره

سب تحریک بده اعراف مفتخر ز من جانی نا عمل ابو حسن خلد مسکن

مطبع میلمی کسوف و کسوف کایو طبع کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة على رسوله محمد وآله جميعين أما بعد
 بعد از این چند مکتوبات من عرض می‌گردد که به تکریر می‌نویسم تا آنکه در دست مستفیدین
 عالی شایع الاسلام محمد و هم جهانیان شرف الحق و الشریع والدین تمام خواهد رسید
 سزاوارست که شیخ منظر مرحوم رسال فی فرموده در ذیل بعضی مکتوبات مسطور بود که باین
 مکتوبات من حل مشکلات و معاملات آن برادر است باید که کسی را تمایز که مکتوبات
 افشا و سرر بر وجهیت گردد و نمایان هر بار مریدان التماس می‌کردند که انتشار
 کنیم تا سبب استفاده گردد و از کمال رافت کسی را نمی‌نموده هر گاه رسال
 نسیب داشت آن ملاطقات را محرم این مسطور مشاهده کرده مواظبه و دوستی
 چند مکتوبات دیگر زیاد بود که چون هنگام رحلت شیخ منظر مرحوم وصیت کرده
 که در واکترین من دفن کنند به سبب وفای وصیت جلد در کفن آن متاخر شد
 تا آنکه امر را پوشیده به آن نبرگوار پوشیده رفت یک ملاطفه محقر در میان طریق
 مانده بود و بخط شیخ الاسلام که پیش این دعا گزشت این چند مکتوبات از آن

قوت کرده شد تا خواننده و شنونده را سبب نفع دین گردود الله اعلم بالصلوات
 بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب اول بجااست شیخ منظر احمد مدنی داماد
 شیخ ابوبکر بلکین قوم راجی داده است پیران گنج کرم نهاده است و خبر
 است ان الله ابدا علی الانبیاء کم علی الاولیاء و از غریزه مولانا منظر سلام دادعا
 از کتابت دعوت مطالع کند باید که در کار خود مردانه بود و از شداید امور و از کثرت
 و استعجال گوناگون که در راه سالک است نباید که در کار قصور و تقصیر راه یابد ای
 در خدمت الانبیاء آورده اند که کار خود را در حال و عذاب بر یک خط نیست و میتوان
 که از این فتنه حق سبحانه تعالی بنده را از کدام راه پدید آید از راه نعمت یا از راه
 یا از راه عذاب یا از راه یاسوسی پیغمبر را صلوات الله علیه بعد از از او را بر توبه
 پیرانش انگیزد پس در نهایت افکندند پس در دریا انداختند پس در دست دشمنان
 پس در دست او موت قبل از آنکه پس از موت کشتن در غربت افکندند پس در سال
 در شبانی افکندند چون به صبحان در نزد روان گردید دریا و نه خوشوار افکندند
 تاریک شده بود ابر بر سر آمدن و برقی جستن گرفته گوسفندان رسیدن گرفتند و
 گرگان در بر سیدند و راه هم کرده وزن را در و دان گرفتند و سهر با غصه فرود گرفتند
 و آتش نه هر چند حقیق نیز و هیچ آتش بر نیاید چون از همه وجوه در مانده دعا
 ناگاه غمجا ب از عجب پدید آمد که گفت ای است ناری خون در طلب آتش اینجا
 رسیدید گل دیگر شکفت که ای ازار یک فاعلم تعالی که انک یا الواد المقدس
 و انما نترک فایض لما یوحی سوی علیه السلام در سبط خیر افتاد و زبان حال
 گویان شد اشعار ستم این که تو می بینم و صاعقه بنده می خوش آلفانی طریقه عالی
 که ای را ازین بهتر چه باشد که باید پیش سلطان مجالی نه به زم نیست با در
 کین صاعقه که در خواب می بینم خیالی و مگر من در ستم زانکه دنیا و آخرت را

صاحب جمالی یا از دنیا معلوم شد کہ نتواند انست کہ فتحیاب طالب از راه نعمت بود
یا از راه محنت یا از راه عطا باشد یا از راه بلا کہ این الیہ غیر معلومہ او جرات الیہ
کسا علی العباد علی منن احد لا حاطہ علم العبد علی الرلوتیہ والستعالی بصفاۃ غیر محاط
بیت ہرچہ در خلق سوزی و ساز نیست یا اندران مر خدا یار از نیست یا عاقبت
و ضاعت با و جملہ مومنان بخیر با و آمین یا رب العالمین بسم اللہ الرحمن الرحیم
مکتوب دوم در جواب عمر لیثہ بندگی شیخ مظفر رحمۃ اللہ علیہ
امام مظفر بنامکہ این قسم از سوالات نیست از علم مکاشفات است و علم مکاشفات
در قلم آوردن زحمت نیست اما انتقد کہ نویسند انست موجودات محسوس را عالم
ملک گویند و موجودات محقول را عالم ملک گویند و موجودات بالقوہ را عالم جبروت
می گویند و ہرچہ با و را انست آنرا عالم لاہوت می گویند و برین عبارت ہم گویند
ملک عالم شہادت است و ملکوت عالم غیب است و جبروت عالم غیب غیب است
خداوند عالم حل و علی غیب غیب غیب است بعد تقریر ہمین می کشد کہ لطافت عالم
ملکوت بغایت لطیف است و لطافت عالم ملکوت بہ نسبت نازد باللطافت عالم
جبروت بہ نسبت نازد باللطافت پاک خداوند حل و علی کہ لطیف لطیف لطیف است
بہ نسبت ذرہ از ذرات عالم ملک نیست کہ ملکوت بآن نیست و بران محیط نیست و
بہ نسبت ذرہ از ذرات ملکوت نیست کہ جبروت بآن نیست و بہ نسبت ذرہ از ذرات
ملک و ملکوت جبروت نیست کہ خداوند جل و علا بآن نیست و بران محیط نیست
از ان گاہ نیست و ہوا لا لطیف البخیر است کہ لطیف مطلق است چون لطیف مطلق
بود محیط مطلق باشد کہ ہر چند لطافت بیشتر احاطت بشیر از دنیا قسم میکنہ ہرچہ
انما کہ تم و نحن اقرب الیہ من جبل الورد یا انست کہ گفت رباعی ایچہ تو کم کردہ
کہ کردہ چہ نیست اندر تو تو خود را پر دہ و نہ گنجی کہ فلک بر آ آن سر گرد است

معیت که معلوم و مفهومی که کلمات است و بر این حقیقت استوارند می گویند که حقایق با
 ذرات موجودات ذرات خود موجود است اما معیت او نه چون معیت اجسام
 یا اجسام که او بهم نیست و نه چون معیت عرض است با عرض که او عرض نیست
 نه چون معیت جوهر است با جوهر که او جوهر نیست آری این بر او معیت روح با
 مثال معیت حق است یا کل کائنات زیرا که روح به بیرون قالب نه درون قالب
 است نه متصل بقالب نه منفصل بقالب بلکه روح از عالم دیگر است قالب از عالم
 دیگر بر روح عوارض اجسام و اجزا از دخول و خروج و احوال و انفصال و غیر آن هیچ
 نیست و با این همه هیچ ذره از ذرات قالب نیست که نه روح با و بحقیقت
 نیست معیت حق سبحانه تعالی با ذرات عالم هم برین مثال است من عرف نفسه
 عرف ربه اشارت برین میسر است سوال اینجا دارد می کنند بر ایشان که از اینجا
 لازم آید که حقایق ذرات در همه اشخ قدر هم باشد و این قنطرح و منکر است به جواب
 می گویند اتفاق اولی اسلام است که همه انواع جناسات و ذرات حق سبحانه تعالی
 می آفریند و نگاه میدارد که در حفظ او قیام محال است و اندرین هیچ عیبی و نقصانی لازم
 نمی آید ازین معیت نیز هیچ عیبی لازم نمی آید یا آنکه معلوم است فعلی که فاعل و
 بی موهبت هرگز نبود و دیگری گویند روح که متصرف است و در هر اثر و قالب موجود است
 با همه ذرات قالب و ذراتی همه به دست او است و با این همه از چیزها که در باطن قالب
 است از خون و غیر آن روح علی و قضا و طهارت پاک روح نه بلکه اگر روح هزار سال
 با قالب محبت کند بهیچانکه پیش از قیام با قالب بود پاک و مطهر بنیان باشد و اگر
 معیت ذرات احد حقیقی با همه ذرات باقی فهم توانست کرد پس تقدیر و تقدیر
 و تقدیر معلول و لکنه لازم تاویلی کرد و انکه المادی آنی القواب الرشاره بنوعی
 گفته اند که دیدی آن رشاره را به چشم مخدوم یا دید آن را به تبارک یا به چشم مخدوم

پیر میزدی کی شود لیلی نجا تو ز پیر پیر که چشم من بینی ردی او بی تو تیا سازی ز خاک
 گوی او بی و اسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب چهارم در جواب غرضه ^{شست}
 امام مظفر سلام خواند بیت اصل همه عاشقی ز دیدار افتاد چون دیده بدیدار
 کار افتاد و بجز الله هر چه آن برادر می بیند یا می شنود همه علامات صحت کار و دفع
 بابت خاطر جمع دارد از مجاهده و مکاتبه نهیم نشود و دشوار شمارد که رنج و مشقت
 طالب بر مقدار مطلوب است نظر آنجا دارد تا قبض خزن به بسط و دفع بدل گردد و رنج
 و مشقت روح راحت نماید بیت رایگان رنج نمی نماید یار گل نیاید مگر گزیده ها
 و الذین جاهدوا افتنا لنهزمهم سلبنا تمام است جواب دیگر قبض واجب الوجود است
 وجود ممکن ممنوع نیست در حقیقت و سبب کل شیء عبارت ازین است و اگر تفهیمی
 میرود از حیث ناقابلیت خود است تا آئینه بی جلا بود صورت در کس که پدید آید
 بیت سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دارد نه زنگار خورده که نماید چال
 دوست نه جواب دیگر نیست اگر دارا است غیبی کسی را مغلوب اند و در آن
 حال فریاد و تشو و حرکات و سکناات غیر معهود از روی وجود آید معذور بود که
 تکیه هاات شرح بر عقلا جاریست نه بر دیوانگان عشق خون آلود ازینجا است
 که گویند عشاق لایو اخذون با صدمه بیت چون بگویند نیست پیوده سخن
 تو سخن پیوده از مستان بگیر + جواب دیگر کار سالک در حین سلوک غیر از اینها
 نه قلق و اضطراب استعدا و هر یک چنانچه هست او میداند چون معطلی جواب است
 و محل قابل بود قبض خود سدا کلام حقیقت بجمل رساله هر چند از فضل گوید که آید
 او بی استجب لکن نیده را آن نیکوتر که او بنگاه دارد بر عجز خویش سرفکنده و از
 ناشایستگی خود ترسیده بیت آنجا که تویی من آمدن نتوانم من + خود چه
 کنم که پیش من آئی تو + ای برادر در آن کوش که نماز بسیار چون گذارم دیار و زه

<p>بسیار چون ارم در آن کوش که این نفس را چون بر دارم که راه حق سبحانه و تعالی را یابم که نه در آسمان و زمین نه در غرب است نه در شرقی است حق سبحانه تعالی او در درون است از خزان شیرین آیتانی الا فانی فی الله اعلم انما تبصر من بین این طایفه بشنو که گفته اند</p>	
ای انکه همیشه در جهان می بونی	این سنی ترا چه سود دارد که بی
چیزی که تو جوی نشان آونی	یا نیت همی تو جایی دیگر جوی
<p>او ان حقیقت انسانی است که منظر و آنچه در حقیقت و الوهیت است انیت که گفته اند شعوی تا نیا بر جان آدم آشکارا ره برداشته سوس کردگاه ره پدید آید و آدم پدید آید و کلید هر دو عالم شد پدید آید تشنه از دریا جبارتی می کند بر سرخی گرد آبی کنند و معلوم است که یک عالم پر فرشته مقدس و مطهر خاک تیره را چون سیه کنش خاک بلو شد و منظم خلیفه چون دان الله خلق آدم علی صوته چون کشت شود این دوزخ و دشت</p>	
گنج خود در فرجانش پست کرد	ساکسی اینجا تیار دوست کرد
آسمان و عرش و عظم پست کرد	خاک الحق خله را مغر نکوست
<p>بر باغی دل باد شده است یگانه در ملک وجودی قدرت یقین بر کیمیا محمود دل کعبه حاجت است در راه صفا در عالم دل در آتی گر خواهی سود حق سبحانه تعالی این دولت آن برادر را میسر گرداناد و توفیق رفیق کنادیم الله الرحمن الرحیم مکتوب بچشم بیت صوفی نشود صافی تا در نکش جایی به بسیار سفر باید تا بخت نشود صافی هم برادر آن اسنی و احوال که بر آن برادر میگزارد و در آغاز سوز اگر ملازم وقت او شود تمام پانز و پنجه نگردد و نمودن و در لودن و دحوال مختلف صفات باید تا برادر در پنجه گردد چنانچه میباید و احوال مختلف بود پنجه گردد که آفتاب که سایه که قبض که بساط که هیچ و که کفر و که غیبت و که حضور و کان و کان و کمال نیست بگرداد و دل اعاد است هنوز تا قیام صفات بشری است صفات بشریت منافی در صفات است پس صفات بشریت باقی بود و در ابقا بود</p>	

بیکر که افکار در معانی محال بود از اینجا این سلسله تمام حل خواهد شد حدیث احمدی را در این
اما الاسلام ذاتا السیف است یعنی است که زنا را بنده آئینده است طالبان این گفتند
اسلام ظاهر با کفر باطن اتفاق بود و اتفاق بدتر از کفر است بر نیمنی مغلوب گشتند
زنا در میان بستند حکم حال نه حکم اعتقاد این نه کنند کاردار و تا درین مقام غلط
نخور و بعد یاتبع پیش آوردست یا نگاه دین بخرج من بتیه مهاجراتی اندر و سوله
پدر که الموت تقدیر وقوع اجزه علی اندر تقدیر شد و من قتلته فانا و تیه حاصل گشت یا بر غرض
و بیجاگی طالب بخند نیست و غالب اینست آگاه او را از میان برداشتن است و چنان
توحید بد و کشف کردن است و صده لاشه یک لاله دولت ابد لا با و بیت لطفی کن
او که کم زاریم برادره تا زحمت من ز راه تو کم گردد و برای برادر اگر چه حجاب از حد بردن
است اما از روی تحقیق همین نفس کا فر است که راه به گرفته است و همه طالبان و
ساکنان عالم از دست کا فر خون خورده اند و غورند و خواهند خورد و چه کند
الی الشکران بکون صاحب النفس الیه سبلا و چون سلطان العارفین قدس سره
سره العیز در میان مشاجرات خود می گفت الکی کیف الطریق الیک جواب این
دع نفسک و تعال بیت ازین کا فر که مار در نهاد است و مسلمان در جهان
کمتر تمام دست نهاده برادر چندین مجاهدات و ریاضات که وضع کرده اند و تمنائی
در گرسنگی و تشنگی نهاده اند مقصود از ان برداشتن این نفس کا فر است از
راه که تا این نفس کا فر از راه ترنجیر و بیچاره طالب مغلوب ترسد و جمال لا اله الا
نه بنید از اینجا است که درویشان گویند مقصر یک قدم بر نفس خود نه دان و گردد
کوی دوست و نه بنی چون بفضل الله تعالی و توفیق این نفس کا فر از راه
برداشتن بهر این گفتند زبانی معشوقه عیان بودنی دانستم یا بمن بیان
نمودم گفتم لطالب مگو بجا و برسم و خود تفرقه آن بود و نمیدانم اهل اشارت و درین

۱۱ کتبات جلالی شیخ شرف الدین حبیبی نیری

که سخن اقرب الیه من جبل الودیدی گویند هر چه در هم بدان رسد و عقل آنرا صورت کند و
 نیل آنرا بگیرد و فهم آنرا دریا پر دوات یاک حق سبحانه تعالی از ان منزه و مقدس است
 و باین همه از رگ گردن تو بجز نزدیک تراست که قرب مخلوقات بیکدیگر بجز مجازی که
 را در و در خل بود بصوت یا بمعنی و قرب حقیقی آن بود که هیچ وجه از وجه قابل بود
 نبود و اینست که گفته است بهیت من اودنوم و لیک بی اودن و اندک که نیم تقییم
 آنکه گفته اند نظم او در طلب گره کشائی مرده + یا وصل نیر از جدائی مرده + یا
 بر لب بر تشنه در خاک شده + وی به سر گنج از جدائی مرده + ازین تقریر جمله معلوم
 گشت که نفس کا ز راه به گرفته است پس طالب را هر چه اقتاده است بالنس کا و قضا
 است و بدینچه این نفس کا فرا ز راه بر خیزد بر طالب فرض عین است بحکم حال درین
 چه کعبه و چه تپخانه و چه دستار و چه زمار و چه صومعه و چه خرابات هر چه پیش این شود
 ازینجا بوده است اهل عادت و عفت را ازین چه خبر گفته + ایشانست لفظ در
 تبکیر که خیال معشوقه است هر قدر بطواف کعبه از عقل خطاست + که کعبه از و بوی
 نزار و کنش است بجا بود وصال او کنش کعبه است + حدیث کا رافقا دکان دیگر است
 و کار اهل عادت و عفت دیگر هر چه در حق ایشان گفته اند و گویند بحد عفت و
 افلاس خود است و صنعت خدا و در با طالبان خود عین رفته است و الله و همیشه
 و برادران خود را دعا کاتب ساند عاقبت و خانه نجیر باد این بسم الله الرحمن الرحیم
 بگویم ششم مولانا منظر بداند چون گور خانه شود بداند که گورنی مرگ شود
 امید که سوگو آقبل ان توتوا جمال خود نماید من بات فقد قامت قیامه نقد گرد و دانه
 درین قیامت است کشف شود نزد یک این طایفه غرب حقیقی نیست که در شهر خود
 گرد آن غربت عالمی است این غریب نبود مگر سالک راست از در آشنائی بگانه از
 فراست و قنوت و از شهر به شهر و از خلق از خلق و او کس بکس این روشن در گمان

در راه زندگان است ای برادر شکسته هیچ قیمت ندارد و مگر دل هر خیزه شکسته شربت
 ترمویی علیه السلام در مناجات خود گفت الهی این طلبک فرمان شایان عند المنک
 تخلص بهم لاجلی العلم علما علم باللسان و علم بالقلب و علم است که از دل است
 و عالم و عارف است که علم اولین و آخرین و مکنون است هر چند دل مصفا تر
 و منور تر مقوم او دقیق و لطیف تر است نیست معنی آن حدیث من عمل کا علم
 ورثه الله علم عالم تعلیم خاطر جمع دارد و همه نشان راست است و در کار بود کل
 با حقن کل با حق است هر که کل با حق یافت لایصل الی اکل الا من القطع عن
 اکل آتیا که میشود به درین باب ترغیب است تبرک کل و بشارت است که درین
 کار توفیق یابد انشاء الله تعالی بوقت کار موقوف است به عجلت یاری یابد که هر چند
 حالی و وقتی است که بدان وقت راست آید و این کار شتیه و شکر کمال عشق است که
 او را منع و عطا در رد و قبول رحمت و لغت می گردد و کمال فی الشوق پس او را
 کمال تا فرق می کند تا قبض است کمال آنجا است که فرق نماید بر معنی مست که کسی در باب
 آن مجبور و مردودی گوید منویات از عالم اگر عالمیان بنظر اندیشه از حال من آن
 به که تو عالم دانی به بجز آن تو خوشتر از وصال و گران به منکر شدت به که رضای
 و گران گویند ازین لغت او را چندین خواست که دیگر از این رحمت کسی او را گفت
 این کلام سیاه لغت چرا از دوش پیندا می گفت بیت می فروشم گفتم می نفروشم
 گریه فرو کشم برهنه مانده و شوم اما ای معنی در کار خانه عقل نیست عقل ازین معنی
 منفس ما ز یاد است این از عالم عشق است اینجا نشان از معنی یا بعد از عشق نبود
 آتی کار دیوانگان دیگر است و کار عاقلان دیگر جوانی دیگر که در عرض داشتند و کور بود
 بل این سوال اشارت بر پراست خاص دارد چنانکه گفت والذین جاهدوا انفسهم
 سلبنا در فاحشه بعضی را چنین پیش می آید چنانکه در ایام بعد و ایام تسبیح

درین سر دو کات خطاب آن برقی دلمست اصحاب محلوت را ازین نوع بسیار باشد را هر
 سخت تر ازین بوده است ازین زمان گذشته است هر چه بقیب و خط و اوزکا
 آید سابقه گشته نماید مگر حق خالصا گشت تا القیب و خط باقی نیست خالصا لک در
 در باقی است خواهه جنید رحمة الله علیه را پرسیدند چه گوئی در حق کسی که از کونین
 گذشته بود و نداننده باشد او را در ملک نکر و خسته نمائی گفت و المکاتب
 عبد و ان بقی علیه در هم الغرض هر چه در راه پیش آید بر آن شکر و هر چه نیست
 که است گوناگون بود ظاهر جمع دارد و هر چه می بیند یا می شنود همه نشان و علامت
 بر اصل است در کار خود و جد و جد باید نمود بنده را همین است افضل لمن فضله
 الله لا باعمل ولا بالجور به این همه از عمل و نیکی چاره نیست چنانکه از هر گ چاره نیست
 پیش ازین جواب مکتوبات نیز نموده نوشته شده است ملاحظه خواهد کرد بسم الله الرحمن الرحیم
 مکتوبات تمام برادران را غرامت مظهر سلام و دعا از کاتب شرف الدین میرزا ملاحظه است
 غرض آنکه مکتوب آن برادر رسید و این نوشته بود که حجاب همین وجود است
 همچنین آنکه گفت شعر اذا قلت ما اذنت قلت محبت و وجود و سبب ایقان
 بر اذنت تمام گفته است اگر چه حجاب با بید و عد است ولیکن همه را اصل همین است
 و همه بینی برین است خواهه عطار حمة الله علیه همین گفت بیت آنچه تو نم کرده
 کج کرده من هست اندر تو تو خود را پرده پنهان هست پرده خود شده است و
 در پرده خود محبوب مانده اگر این پرده بر خاست همه پرده را بر خاست از اینجا
 که می گویند دوستی ادا از دشمنی خود نیز در هر که دشمن خود نیست در محبت او و ما و
 نیست تا می گویند در عداوت قیامت چون علم عشاق لقب کنند یعنی خواص شریف
 را ادب کنند و گویند شما را بر آ خود دوست داشتید و درین عالم آنکه نظریه خود دارد
 محبوب بود و در لایحه دور بود و آنکه از این آید دوست دارد و دوست آید و در لایحه

و بر هر یک است اگر فرق می کند تا حق بود زیرا که در نظر بر مراد محبوب بود نه بر مراد
خود تا غریبی می گوید اگر عاشق در بر آمد کار خود کوشد هرگز خلعت وصل نباشد
عاشق را باید که همت در بر آید مراد معشوق بود پس غریز دیگری گوید آنکه محبوب
برای خود دوست دارد و یا خود را بر آید و دوست دارد و خلعت نیست زیرا که خودی
او را در نظر است آنرا که خودی در نظر بود او را در عالم اطلاق چه خبر بود و ظاهر
او را تو نظماً لحقه دوست داشتن و خود را یکی نالود و پذیرفتن است حاصل الامر تا
از تو دور تو خیر باقیست ذکر اطلاق بر یاقیت آن برادر اول قوی دارد و دوست
یابند دارد و آئیدی صادق که طور این دولت از محلی می باشد که عقول ملکی و بشری
و ادراک آن عاجزانه نبینی که مردی بخرد و می ترسید غیر علی السلام را می شناسد
از برای ترویج مصالح ده سال شبانی کرده و در طلب آتش قدم زده نور قدم و در نظر
ما گفت ای آنست من جانب الطرقات را و ناگاه به بشر غایت با خلعت نبوت و الهیت
رسالت در رسیده این را عقل ادراک نمی کند عاقبت و خاتمت بخیر باد و السلام
بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب هشتم امام متفکر بود از سلام و دعا این
آیات مطالعه کند شتویات او صاف و صاف چون بدل شد به هر عقده که در
تو بود حل شد چون نبینی تو شد محقق و تیز و همه نوره انا الحق و اینجا است
تهایت طریقت نیست خلاصه حقیقت و دیگر می گوید همیشه هرگز آن
آفتاب اینجا تباقت و آنچه اینجا وعده بود اینجا تباقت با انیک مسلمانی
انیک مسلمان انیک ایمان انیک مومن انیک توحید انیک موجد کار بر آید
مطلوب در بر آمده این کوس دولت بر در آورده اما لک سنت ام ابیت
انست لی سنت ام بیت انست که گفت همیشه رویت انست و چنین باشد
وصال و دوستی را با جمال و ذوالجلال و دیگر شتو آنکه گفت شتویات

<p>دوری ز حقیقت شهادت این نیست اگر بپایستی آن در دل صاف جان پاک است بما باز را لذت ازین چند</p>	<p>ای خواننده خدای را بدادت ما که بر بان خدا پرستی توحید نه کار آب خاک است خود را بر کابری پند</p>
<p>مکتوب بی بی مرده است حضرت چون می رفت این قصه نوشتند و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بی بی هم حدیث این بار مکتوب آن برادر در طریقی دیگر بود و ذکر دیگر داشت و گفت فتح باب می نماید مبارک باد چون کار بفضل است نه باستحقاق این چه عجب است سحره فرعون باید در سحر و ساحری غرق بر خاسته و در قتل گزیده میسی علیه السلام کمر بسته و بفرست آن ملعون که بفره فرعون انا نحن الظالمون سوگند خورده ساعتی نگشته بود که تاج سفرت بر سر ایشان نهاده و بر تخت توحید نشاند و عارفان حضرت خود گردانیده تهمت از دنیا آخرت یکبارگی در گذشته و نداده عالم داده که دادند خبر واقعی نیست که گفت ردی را که خدا آرایه درست مشاطه نرسد شاید اگر نفس کاfran برادر زبون او گردانند از حیات تنی که عارفان را مرگ محض است بگذرانند و بجات حقیقی که ابدیت زنده گردانند چون قرض نشاء صفت دوست دور نبود بل احیاء عند ربهم اشارت بهین حیات قطعه</p>	
<p>ما چون در ایام اول درین کاخ فنا جان ز ما برگرد ما را بادم خود زنده دا</p>	<p>باز بر آ خبر بان و سبب که اول آمده چیت مهر تنگ اجل بر ما بوی گل آمده</p>
<p>گویند زمرگی بعد از مرگ بختیگر گفتند عجب خندیدیم بعد از مرگ گفت عجب زکسانیکه دوست خدا را آورده و اندر سجده می کردند زنده ام و همه دوستان خدا زنده اند و این حدیث هرگز مستحق است الا ان اولیاء الله لا یملکون و لا یملکون من دارائی دارد همچنین هر که علانی این عالم فانی از خود قطع کند و کوشش او بجهت ابدیت در بسته محبت حق جل و علا گردد و طاهر حیات او باطل نگرده و بلکه این حیات محسوس او را محض مرگ نماید نخست آن حیات نیست معنی آنکه</p>	

گفته اند من کان فناءه فکون کان لقاءه بالتسریعیت باسوز و آبی روشنائی آید
 با فقر و آبی بادشاهی انیک با فایده قول بیشتر علمای شریعت و متکلمان اسلام
 نیست که روح جسم لطیف است در آیند و جسم کثیف و آن تن مردم است و
 دلیل برین قول آیات قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا انکم کیفیتی جسم لطیف
 ما ندانیم که حقیقتی ما را بدان خبر نه کرده است ولیکن در کتابی که آنرا اقلیم الاسلام
 نام است آورده است که خواص بدان مخصوص باشد و بر ایشان واجب است که
 یا غیر که اهل نباشد بگویند که موجب فتنه شود به سبب تصور فهمها و پوشیدن پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم روح را ازین قسم است اما او را مکشوف بوده که هر که روح را شناسد خود
 را شناسد و هر که خود را شناسد برود و کار خود را چگونه بشناسد بعضی اولیا و اصفیاء
 علما و حکما را نیز مکشوف است و بگویند و ساکت باشد از آنکه حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم ساکت بود و نگا داشت آداب شریعت است ستانی زبان از قیامان را زار
 که تا از سلطان بگویند یا زبانی فایده نبردگان گفته اند کوه اصدرا حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم در حق او فرمود احد جل بجنبها و نحوه فردا پیر این سنگی از ظاهر و
 برگشتند و بصورت آدمی در صفت صدیقان بایستادند که صفت صدیقان در دو جانب
 بود و لاجرم هم بران صبر ترش گردانند اینجائی آید که کسی گوید که کوه اصدرا چیست و از حیاط
 و عداوت درست نیاید که دانستن محبت و عداوت لازمه حیات است جواب آنست
 احد جل بجنبها و نحوه این اخبار است از صاحب دل یعنی از حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم و اصحاب قلوب جماد خیر و دانند و ندانند که دیگران را از آن خبر نباشد و عجیب از هیچ
 نیست تا آورده که اهل کشف از تسبیح جمله اشیا آگاه اند و در تسبیح تسبیح مدنی السموات و
 با فی الارض سماع دارند آنست که گفت بیست و شش تبار منکر نه ساکت است و پیش از تسبیح
 و داشتند و در تسبیح در ذکر منکران اسلام آورده که کل عالم با خبر و خوار و خاضع و عاقل

و طالب اندر این معنی گفته اند مثنوی صدره لایزال را از درویشی نهند و درویش از
خود شوری نهند و دره ذره عاشقانت در هوا پاشیده ازیر تو عشق خدا
چاکرات پیدا و نهان + نقطه عشق اندر هر دو جهان + جسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب و هم ابیات دینی را نیست ره در حضرت تو به همه عالم قوی و قدر
تو + وجود کون ظل حضرت تست به همه آثار صنع و قدرت تست به آنکه نشسته
پیر کفر و شرک است و ز تاری گفتند و نمی دانستم که چیست اکنون دانستم که چیست
این ترا فتوحی پس بزرگ پدید آمده اگر ترا بتو نموده اند انشاء الله تعالی
بعد ازین جمال خود ایمان یابی نیست که گفت بیت کفر اندر نور خود قاعده
ایمانست + آسان آسان بکاری توان رفت آنکه روزی بزرگی نماز کنی و
در وقت شروع گفت کافر شدم و ز نار بر خود دیم الله اکبر این فهم کرده است که
برای حماقتش کون حاصل نشود جمال انی و هست و حی لا الهی الا الله لا اله الا الله
حقیقا جلوه ندهد و تا سرشته و اعظموا بحمل الله جمیعاً از نار باطن مگرد و ز نار
گیر کی هرگز شکسته نشود این فهم نیز از عالم بهیرت است دلیل آنکه از انظر
نصیبی پدید آید دل خوش دارد و کار باش تا غریب پیر آنگه نبشته بود مرا فریفتی
که کفر این زنا چیست همچنین می بینم که تا آخر لا اله الا الله هرگز جلوه
نمیدهد این نظر نیز از جمله سلیر این راه است و غایب این کار هر چند دل مصفا
نظر را صفا ندهد و آنکه نوشته بود که این فهم نیز می کنم که بعضی معنی را که بزرگان ذکر می کنند
زیر لب و خال کفر و بت زنا و صورت ضرورت آن معنی خبر بدین عبارت نیاید
برادر اصحاب سلوک را چند معنی پیش می آید و آنکه از عالم بلکه است چون خواهی شد
درین عالم در عبارت آرد خبر عبارت کفر و شرک و زنا و بت درست نیاید و این خاصه را
بصیرت است و نه این گویان را اینجا نیست هر چه می نماید از احوال دینی صادق

و مراست که سائل ساکانت خاطر جمع دارد که گریبان چون محتاجان را محتاج ایشان
 نمایند از کرم بنوا که نمیند پس هر چه بنیاید دلیل است که خواهند داد و تو در کار باش وقت کم
 دیگر است وقت دادن دیگر و آنکه نوشته بود از خودی خود چون خلاص یابم ای برادر اگر از خود
 خلاص یابم و هر دو لایق یک بود همه روزندگان راه را این تنها تمام است مصراع
 نمانیت که بود که دارد دوست به آنکه نوشته بود حال علی که در چه چنین گمان بر دم که
 گوی این سخن کسی می گوید که سبحانی با عظم شانی بحدوث و صحت نمی شنوم اینجا
 برادر در وقت و صحت چه کند جواب این مسئله تمام از خواجیه عطاشنو که گفته است اگر شانه
 و رختی بجز سوادنی انا سراج نشاید که منصف حلاج بجز سوادنی انا آغاز است چون صفا
 زیاده خواهد شنید بیت هیچ قسم نمی نذریم یا نیم چون همه خود دوست آخر من گیم و آنکه
 نوشته بود خبر خرافین و سنن همه ناراج شد لایزم مصراع اینجا که سلطان خمیه دروغ غافل
 تمام را به هنوز کاپیش است بیت عشق با ام و وفودانی بود کفر و دین اینجا اینجا
 بود و ای برادر سعادت آن مراد است که در ابر و نما می پس گویند تجانه و کفر و شرک بدین
 اکنون جنگ بر دامن من به کفر با طاعت زن تا بدولت دیون بالهوسی و جمال
 ایمان بینی مصراع کافر نشوی عشق خیر از تو نیست به و آنکه نوشته بود در خاطر می گذرد
 هر چه باشد که نام بر زبان آورد نام خردم نمی توانم گرفت جواب ازین حد فم خواهد بود
 که لم یفضل البکر بکثرة الصلوة ولا بکثرة الصوم و انما فضل شی و قرق صدقه هر چه بود
 را بود از معنی بود و گاه مشکانه بگذارد ازین کلمات که میشود که ای کافر و ای مشرک ای
 بت پرست ای زنا دار و ای سگ تو مار نشانی این را عالم محبت ناز و دلالت و کثرت محبوب
 گویند با محبت این طایفه را در شنیدن این کلمات آن ذوق است که در تحریر نیاید پس لم یبت
 لم یبر بیت که ناز و گاه کثرت که ختم و که قباب مسکین لم جانشور ازین همه به به آنکه گویند
 بود و باب شانه که هر چه در مکتوبات باید خواهد همه در شانه فرو خوانم گوی این شانه در پیش

دل من خیزد میان می کند نشانیهای محروم و آنچه من میرسد بنوشتن چه حاجت است جز
 نزدیکی است این معنی بدانکه صاحب الشریک فی صدری الاذ قد صبت فی صدر
 ابی بکر و بن صب ازل بدل بود زبانه زبانه چون دل مرید را بدل میر مقابل افتد
 بر قدر مقابل از ان دل برین دل صب شود اگر چه بنشینن در میان نبود چه با
 و این استعداد مرید را بقایت عذر است و آنکه می نویسند می خوانند همه بیک فیه با هم
 کل من علیها فان تمام شود تا وقتی وجه یک جمال نماید ای برادر مقصود جمله طالبان
 عالم و سالکان روضه زمین همین است و این را عالم و صدقه گویند هر جا کثرت است و
 است گریه ای اگر از هزار روزه کی یاد و بدین دولت رسید بسیار بود و آسان نیاید اما
 در کار باش تا وقت آید خواه عطار گوید گفتوی آنچه تو کم کرده کز کرده هست اندر
 تو تو خود را پرده + هر چه در گوید مطلق آمده است + آهسته در تو محقق آمده است
 آدم اول سوی هر ذره شافت به تا بخود اذره او را یافت + و آنکه بنشیند بود
 عورت صاحب جمال با کمال بین النوم و اليقظه جانب راست او من ایستاده بود
 برادر در راه سالکان همچنین خیزهای استقامات حتی لیظهر الصادق عن الکلوب
 بسیار است اما چون بر سنت خواجه عالم صلی الله علیه وسلم کاری کنند که از ان
 البصر و ما طنی سلامت می گذر و تا آن الی ربک المنتقی می رسد بیت خبر وصل تو
 حرام یاد + حاجت که بخوایم از خدا من به و آنکه بنشیند بود از رو فقر و غربت حقیقی
 می باشد چنانکه کسی را محبوس کرده بنمایند همچنین مرا بنمایند و می نمیدهند که نمید آوند نمید
 اما الا صور من بهما اقیتهایست الی جاری برین است و آنکه بنشیند بود بعضی وقت سستی
 پیدا شود چنین و چنان تریب آن زمان نگاه نمیتوانم داشت آن زمان تریب آنکه گوئی طلبید
 و تریب آنکه بود که است نبود آنکه بنشیند بود اقامت قرالین دشمن است با بر وضو نماز
 وضو نماز بنشیند که در این ن محظوظ است علما سکر است انیت خاطر جمع دارد و کار

هر چه نوشته بود از مستی همه لیس قیاب است و آنکه نوشته بود این کلمات از جناب حرم
 و اصوات نمی شنوم مخارج خروفت و اصوات از عالم ملک است آنچه تو میشنوی ملکوت
 است این کلمات را در دیوانگی و مستی اثری دیگر بود چون از عالم دیگر است هر آینه اثر
 او دیگر بود آنکه عین القضاة رحمة الله علیه فرموده است که در قضا همه سالکان برابرند
 اما در بقا تفاوت فانیست در مرتبه و در رتبه لابد همه برابرند و بقا نیز در نزول است فخر
 از موت و در قرب حضرت اهل قرب و در قرب متفاوت اند آنچه یاد آمد بنیشت شد و ملال هم
 آورد و الدرة همیشه و برادران خواهرزاده فخر الدین قباچ الدین را سلام دعا برسانند
 و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب یازدهم ای برادر سنت الهی جاری برین است
 که این آیه متضمن آنست که هو الذی نزل البیت من بعد ما قتلوا و گوشه حال سوسه
 علیه السلام هم برین منت بوده است اولش در تورانداختند پس در ریافکندند پس در
 دست دشمن انداختند پس قتل قطعی در دست او انداختند پس در عرب افکندند پس
 سال در شبانی انداختند پس در یادیه خو خوار افکندند شب تاریک بود و ابر سیاه
 بر قفاست و برق در غم غمین گرفت و گوسفندان رسیدن گرفت و گرگان در
 رسیدند و سمرافرو گرفته وزن را در و زادن گرفت همه اسباب هلاکی موجود شد
 آنگاه موسی صلوات الله علیه در طلب آتش قدم زد گفت انی آنست ناراناگاه
 علی الفتوح ندا از مقصود و مطلوب در رسید یا موسی ای انا الله برین منوال چو
 آن برادر را نظر بر عدم اهل بیت خود بر ناشایستگی خود افتاد از خود کار خود
 نمایند شد دل بر هلاکی خود نهاد اگر وقت فتوح در رسد در کار کشاده گردد و عجب شود
 مبارکباد و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب دوازدهم احادیث آن
 برادر جلیل مطالعه کرده شده هر حدیثی شوری و نحو عا و دیگر داشت تا این سوره و نحو عا و دیگر
 آمد انشاء الله تعالی ختم این کار جمال این بیت بود بیت من که ای زهد و تقوی

من کدای خاتقاه ساقیا باده بده آتش نرن پشیمنه را بحدیث اجزای که شرح
 مشارق نوشته بود آن مقصد که بیا من سواد بود مطالعه کرده شد موافق خاطر بود
 معانی بسیار دارد از هر نوع و جنبه و حالی در آن مشغول کننده است بشود از
 سواد کار با معلوم افتاد است علم را در گوشه هند عاقبت بخیر باد بسم الله الرحمن
 الرحیم مکتوب سیم در هم برادر عزیز امام مولانا منظر سلام و دعا از کاتب
 حروف شرف میرزا مطالعه کند عرض آنکه پیش ازین مکتوب فرستاده شد و درین
 تاکید بسیار کردم که تاکید دیگر کرده میشود از تاکید بسیار وارد و در حق حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در قصه زید و زینب حتی تمامی اخبار کرده است
 و تحقیق الناس فی القرآن ان نختار و هارون پیغمبر علیه السلام باجلالت نبوت گفته
 است فلا یشک فی الاعداد و مریم مادر عیسی پیغمبر در زادن فرزند بی شوهر گفته
 است یا یقینی مستقبل قبل نهادی و نیت نیامی و السلام لا حول و لا قوة الا بالله
 بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب چهارم در هم مکتوب آن برادر سید مطالعه کرده شد غوغاه
 شور هر چه باشد خبر خود بردن دروغ تازدن راه نیست تا غریزی گفته است انا الحق
 گفتن تصور از ناگنجانی بود هر آئینه حمله چون وسیع بود در همه به بگذر اگر سنگ بود
 بگذر بیرون افتد این نکته درین باب اصلی قویست خاطر جمع دارد حقیقی مبارک
 گرداند و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب پنجم در هم برادر عزیز مولانا منظر
 سلام و دعا از کاتب حروف شرف میرزا مطالعه کند مولانا حمید الدین ناگوی
 راست رحمة الله علیه رحمه و استه رباعی گفتگوی بحالت کشف است که گوید از و خلی
 حاصل اندر زمان اشتقاق و شاید روح خردانی و چون سالک ازین آیه که کل
 علیها فان یبقی وجه ربک و الجلال الاکرام کشف شد دعه لا شریک له بر سر جلوه
 کرد جز نا بگوید دیگر چه آید انا چون غمخیزت و ارسا است نصب کرده آدمی گوید بر من صبح

بالتوحید فقل اولی من احوار غیره چکنه که لب بر نه بند و بیت زمستی گر بگوید در عشق
در شریعت دار باشد به حدیث ای برادر آنچه اهل ذکر گفته اند درین باب این است
که آن اول ذکر الله به نفس هو انا فذکره علی تحقیق انا و باقی الاذکار کما بل جمیع کلام
العالم حتی صوت الحیوانات صدرا التلک الکلمه اعنی انا فادام الذکر یسمع من
باطنه لا اله الا الله و هو ادانت ادا اسم کان فهو بعد یسمع من الجوار فادام الذکر
یقدر علی دفعه فوالذکر تحقیقی انا آنچه می شنو اند حق تعالی سالک را بطریق اولی و اولی
بلکه نطق جمیع جادات و نباتات و حیوانات را اینجا به بیند اگر می شنود از ایشان
همان ذکر که خود می گوید پس آن ذکر صد بود در ذکر او را و این کشف
نیای بود نه حقیقی و اگر می شنود از ایشان ذکر که مخصوص است بهر چیز
پس آن کشف صحیح بود و حقیقی بود برین دو اصل تامل کند این قسم که
بنشسته بود حیل حل خواهد شد انشاء الله تعالی حدیث اسے برادر آنچه از نجفی
و صدت تر اخی خوراند قدح قدح خوش خوش سنے خور و بدستی مکن بشو
که چه می گوید رب باغی بر بند زبان که عاشقانیش در عشق نمی خردند گفتار
ویدی که بکر عشق رمزی و علاج بگفت و رفت برادر و هر که آن آفتاب اینجا
پناهت به آنچه اینجا و عده بود اینجا بتافت و آنچه می خوری خوش باد و خوش
تر باد و مبارکباد و هر روز نشسته تر باد و اجمیت هست در یای محبت نه کنایه
لا جرم یکسانگی شد صد نهرا و اینجا کار بر قدر هست است هر چند که هست بلند تر
نشسته تر هر که صاحب هست آمد و شد میجو خورشید از بلندی فرو شد و بیت هر که
بیت درین راه آید است و اگر گدازی سیکند شاه آمده است حدیث بار وقت باید کشید
رونده را چاره نیست و در قمر لطف برده و باید شد و اگر نه خام ماند آخر کار سالک بخت
ست تنها تراست بیت تا نکرده نقطه در داسپهر کی تو ان خواندن تر مرای

بیت دیگر سر و گرد زان تا خورده نه زنی بر در سر پرده + ای برادر این همه
 یاسا لک میزد برای برداشتن غیر میزد از میان تار و زبر و نچه تر گرد و نه بهر پاک
 و می خاطر جمع دارد ریاعی در محبت تا که غیر است مانند تیر و درون کعبه میرانند
 چون نمائند در دل از اغیار نام نه پرده از محبوس بر خیز و تمام نه اینجا تر رسد که تنظر
 یافونی غیر کما غیر مجازی خواسته ام نه حقیقی حدیث ای برادر مرگاشفات را نهایت
 نیست چون از عالم بے نهایت است در تحریر چون گنج در عبارت چون آیه
 چنانکه گفت ریاعی شرح دادن حال عاشق جاودان نه از عبارت بر سر
 و از بیان اگر زبان گردد و گیتی سالما نه هم نیار و داد شرح این حالها نه حدیث
 ای برادر هر چند از دریایی بی نهایت خوردن و فرو بردن و لب پاک کردن و شوق
 و شوار تر است گوهر را در عدم شود بیچاره آدمی که باشد ولیکن چون بدو رشده دریا قطره
 بود از اینجا است که گفته است امام سید رحمة الله علیه زبانی خیر چون مست شد
 آتش تر شد هر چند خورد و تواند از این است که گفته است مستم مرا شراب دهد
 خرقه و سجده ام باب و هید بیت و دیگر که محبت ذره پیدا شود + کوه از نیروی
 او دریا شود نه حدیث چون کسی یا بلا خود گرفت بلا عیش گشت بدین جهت میتوان
 که در یافده برود از جای بجنبند از اینجا است که گفت بیت هر یار که جان نماید از
 از یک در هزار شاید از و حدیث برادر را راه تو حید که دین مردانست در یار
 محیط است آنجا علم و عقل غرق نشین از کجا و گفتن از کجا هر دو هر که درین زیاده
 افتاد در عالم حیرت افتاده است که گفت فرد قطره کو غرقه دریا بود + هر دو کوش
 جبر خدا سودا بود + غریزی دیگر خوش گفته است قطعه شبر در غونگه کردم جلالی که بر باد
 پس از خود چون خودم همه ملک بقا دیدم + سار در عالم ناسوت چشم عقل بود آنکه چه
 در لاهوت چشم جویم ناچار دیدم + محیط یافتم کردی کی قطره است نفس کل + شدم در

حضرت کا بنجا ہمہ شاہان گردیدیم بنجلی کرد نور قدس من اندیزه باطن + نظر در هر چه می کردیم
همه عالم خدا دیدم من بے او نه ادبے من خود اور اس من و چون گویم + که دین
یکے گویان دو گفتن نار و دیدیم + انا الحق گفتیم انجا من طفیلی شدیم گویم بنجلی
با آئینه خود را طفیلی می طلبیدیم + مگو با من چه دین داری خوشم بادین تو حیدر
همه دین بر صواب آمد و گردنیا خطا دیدیم + حدیث ای برادر هر چند از فیض
رحمتی وسعت کل شی صلب در حق خویش بیشتر بینی عجز دنیا ز در خواستی اضعاف
و مضاعف پیش کنی در همه ادا بنجا بینی نه از کار خویش میت هر تپه که داری
ای تو در پیش + آن بر حق شمر نه از خویش + تا سلامت بگذری و زخم خوری
عزیزی دیگر گوید میت عزت خود را شاید نی هیچ شک و سالک + در کون و مکان
مارا جز خوار نباید دید + دیگر نیز گفته است رباعی هر کس که ذلیل کرد خود را + اند
نظرش همو خلیل است + عاشق بر سر آغز عشوق + در دینی و آخرت ذلیل
است + حدیث یک شرط این کار قناعت است سر کار قناعت نبود او را در
بازار باید رفت و او را باین حدیث چه کار قناعت ملکی است که از و ملکی بیشتر
چنانکه گفته اند رباعی هیچ کس را در جهان بجز و بر + از قناعت نیست ملکی
بیشتر + هر که در راه قناعت مرد شد + ملک دنیا بر دل او سر دشد + حدیث
رعایت حقوق بر قدر و امکان شرط است تا سلامت بگذری تا در طور عقل
است راست رفتن است و راست گفتن است و در راست رفتن بی شبهه
فرید بود نه نقصان نه هر که راه راست می رود بمنزل میرسد از بنجا است که گفت قتل
هر که در راه مجاهده نیافت تله ای گردی ازین در که نیافت + دولت انجا جو دین
انجا طلب مرجع اهل یقین انجا طلب آبرو را بنجه از بعضی منقول است از سکر و غلبه
خیرتر افتاده است ایشان از آن مغروران اما پسندیده روشن میان این طایفه نیست که

علی السید یحییٰ کتمان ایسر لقی کتمان سر التوفیق و الا یحل کشفه قل ان کنتم تحبون الله فاصبروا
و یحکمکم الله و انکم و انکم این حدوت است در بنی غزیری می گوید مثنوی او دلیل تو بس
راه محوی به از زبان تو پس قیاده مگوی هر چه او گفت گفت مطلق دان به هر
او کرد کرده حق دان به خاک او باش بادشاهی کن به آن او باش هر چه خواهی کن
هر که چون خاک نیست برود او اگر فرشته است کبر مراد و از اینجا معلوم میشود که بعضی
تا اهل فضل و بیکان فاسد بود چهل خود در راه محوی نمیرد و لا جرم ازین حدیث
بوی نصیب ایشان نه راست رفتن بی رهبر محال است که گفت مثنوی کور
هرگز که تواند رفت راست به عصا کش کور را رفتن خطاست به راه دور
پیر زلفت ای سپهر راه دور ای بیار و راه برید در مکتوب آن برادر احادیث
سپهر بود چون این قصه دراز است که بپایان رسد چیت شب رفت حدیث
با بپایان تر سید شب راجه کند حدیث با بود و راز و یدین مقدار که نبشته شده است
انشاء الله تعالی غرض حاصل خواهد شد خیال نگفته است هر جا که کس است یکجاست
پس است والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شامه و هم برادر اعز ایام
مخفف سلام دعا از فقیر حیرت منیری مطالعه کند و مقرر آن برادر گردد و خاطر
آن برادر متعلق بود نماید که در کار آن برادر خلافتد مانی و صافی در میان آید
چون مکتوب آن برادر به کف دست رسید مطالعه افتاد بجز اندک نه بخیر بود و همه
موافق خاطر این فقیر بود و احادیث که در باب شنید و دید و نبشته بود همه مقدمات
و معانی بر شمن و طریق روزندگان و سالکان بود بجز مدعی ذلك امید است که کار
آن برادر و درین راه راست رود و زبیر و زفر بر گردد و در راه این راه را انواع استقامت
ببرد و اگر کشف ذکر امانت خوانده اند زنا و جمعیت و زنا و جمعیت خود شمر با تراغ البصر ماطفی
از آتش نه کند و راه دیگر ذکر بران برادر کشاده اند از آنکه عجایب غرائب عالم ملکوت ببرد

خواهد آمد که آسمان زمین ما را آن نتوان کشید مگر دل بر آید رستم و هم خوش رستم کشد
 قوی دل باشد همه را فردا دل فرید نوره زنده کار طالب حق نیست در آن هیچ باکی
 نه کند اگر چه غالب آید که مغلوبی بود و هلاک بود و آنچه انوار از جانب زمین ظاهر میگردد
 سفلی و ملکی یعنی گذشتن است از سفلی و ملکی و آنچه از جانب آسمان ظاهر میشود علوی
 و ملکوتی است یعنی ترقی است از ملک و ملکوت و آنچه آفتاب و ماه تاب را تمام دیده
 آن دل است که منور شده است و و گانه شکسته بگذارد و از ظلمات به شریعت می گذرد
 انشاء الله تعالی کلی بگذرد و در محراب دل افتد گردش تمام شود و روشن میشد آید و آنکه
 عمل می کند قوی کار و داند و فوائد آن مشاهد شده است و در ذکر گفتن نبوی رحیمی
 تقصیر نبود اگر از ذکر شغل بگذرد حاصل گردد و ولایتی داند و غنیمی شمرد و ذکر را اصل کار و گشتی
 است هر چند شکم خالی تر و دوق فوائد ذکر غالب تر و ظاهر تر اگر یک روزه می تواند کرد و تقصیر
 نه کند و از ضعف شدن قالب نرسد که معرفت نباشد از آن برادرین کار آید ای برادر
 فوائد گشتی در تحریر و تقریر نیاید و این کار بسیار گشتی دست نه به معانیه خواهد کرد آنگاه
 شسته بود این زمان مطالعه تفریح آداب المربین طاقت ندارد زاهد را همین پیش آمده
 است نزد یک است که هلاک شود ای برادر این زمان مطالعه دیگر است انشاء الله
 تعالی بعد از این مطالعه دیگر خواهد شد و مفهوم دیگر خواهد شد بخیر و دیگر عمری قاندر بریده است
 انشاء الله تعالی بر سر و آنکه شسته بود خواهد بود خضر را دیده است که گویی بالا است
 و و گانه گذارده است و شکسته بگذارد که آن بشارت است که این کار مر آن برادر را
 راست گردد و انشاء الله تعالی و آنچه از خوف شر شیطان و مکر نفس شسته بود اما این
 زمان آن برادر درین عالم و در دنیا را نشاء شد و فصل شیطان و مکر نفس شافت انشاء
 الله تعالی تنویش نخواهد شد باین هم معذورین خواندن عادت کند و آنکه شسته بود و راجع به
 بنیام که در عالم محسوس نیست برادر آن ملکوتی است از او ملک اندوختل کجا با شمشیر

منتهی شده است چندان تصریح نکرده شده است والسلام بسم الله الرحمن الرحيم مکتوب
 به پیغمبر هم امام منتظر بدانند اللهم لا مانع لما اعطيت ایضا چون نیستی تو شد تحقق به
 نیز و همه نکره انا الحق به اینجاست نهایت طریقت به اینست خلاصه حقیقت + احادیث
 آن برادر حبله مطالعه افتاد قاضی و بیدیم حاضر بود او نیز مطالعه کرد ای برادر هوشیار
 و بیدار باش اگر درین تماشاها و نمایشها کسی را تو گفت افتد آخریت من اتخذ الله هویا
 او را پیش آید و در آخره لا در بند و ریان الا مقید گردد و در بیان الادی کیست آنرا
 که ابلیس گویند از دیشو چه می گوید بیت معشوق مرا گفت نشین بر دامن به مکنار و درون
 هر که ندارد و بر من + ای برادر لبه قطع غنایات در تماشا عالم ملکوت بسیار کسان را راه رفته
 است و ایشان را گمان آنکه بمقصود راه یافته اند اینست که گفت رباعی انگشت دلم
 رخت بمنزل گاهی + کاسنجابر و بصد دلیل آن راهی به چون من و دهنرا عاشق اند
 ماهی به میگشته شد ند بر نیامد آه + اما اریاب همت و اصحاب معرفت این
 تخمه را در کتب مازنغ البصر و ما طغی درست کرده اند ملک ملکوت ایشان را
 که سیر تواند کرد بمنزل بهم به عالم قدس که قدم گاه جبرئیل بود سبحان الله
 نهی همت یک در کار آن سر مجبور آن نظر کن و بشنو که در زاد الارواح آید
 است قال و سبب این مینه رضی الله عنه قرات فی بعض الکتاب ان ابلیس فی
 موسی علیه السلام عند الطور فقال موسی لا بلیس بین ما فعلت اذ لم یجد لاد قبال
 ابلیس ما ارادت ان ارجع عن دعوی المحبة فاکون فسلک الی ادعیت محبة فسلک
 ارا ان اسجد لسوا فاحضرت العقوبة علی کذبی و انت ادعیت محبة فقال لا الذی طاعتی
 اجل فان استغفر مکان فسوف ترانی تنظرت و لو غصت عنیک الایة اهل محبت
 و ذوق را اینجا کار باست و سهراست برین نظرست که عین القضاة رحمه الله علیه
 می گوید تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی باید که در دید در کار او نظر کنی از نیمه

گفته است بیست سر باخته آن ره روز سجده بخیر او، گرم دره اولی از آتش تپان
دستی یکم از اهل اللب دل خود کرد در باطن او فرو خواندند که ای مدعی کذاب دل
را طلب یا ناراست بیست یک در و در و درن بین طیر لقمه یک یک بر خوان اگر حرفی
پای بر آرد آنکه گفته اند من سعادتمند هستم بالقرآن جای آید که محبوب غیر من بود
اما چون محبوب غیب پذیر بود و نظر بر اثر ایجاد چنانکه گفت بیست جوان بود
و بعد از این دست ما حاضر در دنیا هیچ چیز دیگر که اصحاب محبت بیش دانند که در عالم
محبت جاست چون دوست پیغمبر علیه السلام را دید نیز بر رفت تا چنانکه از اندر بر آید
را نیز تیر چون بونی پیر این دوست خلیه السلام باز آمد دیده نیز باز آمد از شغی گفت
است بیست هر که او را دوست گم کرده نیست نه که چه ایمان آورد آورده نیست

حدیث برادر خردالدین نوشته بود و قال البیہی علی الدرد علی سلم خلق الله الخلق
من طائفة ثم رتب علیہ من نوره کما ان حدیث ای برادر خلقت جملة مخلوقات از طائفة
بود چون رتب علیہ من نوره شد هر یک بر قدر قابلیت خود نور را اقتباس کرد و منور
شد بر سبیل این معنی تمام مخلوقات ذرات نور جمال الله اند و هر نورانی که مخلوقات
راست است مستیار نور جمال نور الله است الله نور السموات والارض اینها جلوه کرد
که در سوا تا دم راست گفت قطعه ماه رویان جهان از حسن ماه دیده اند
دوره دوره دیده اند از حسن و از احسان مایه عاقبت این ماه رویان کاه و کاه
میشود حال در دال این بود در حضرت سلطان مایه روز شد ای خاک کیمیا
رویه بار و دیکند خاک را نور از کیمیا حسن از کیمیا جان مایه حدیث سلطانی
دیگر است و مسلمانان دیکر چنین است همه منافقان در ظاهر مسلمان بودند و
چون سلطانان ندانستند یا کافران بر آید اندانستند که گفت شغی سالک
اسلام گمراسان بدی و هر کسی چون شبیه وادج هم شری و تانه گردی تو مسلمان

از درون بگفته توان شد مسلمان از بیرون به حدیث رودی بایس از خواجه منصور
 طالع سوال کرد که یا منصور بایس کبار انا گفت مرد و دختر و منصور هزار بار هر روز انا
 می گوید و مقرب می گردد و فرق چیست میان آن انا و این انا خواجه منصور جواب گفت
 بایس نارا یا خوا و انا گفت کرد و منصور نارا یا خدا انا گفت کرد و انا گفت منصور انا
 انا مقرب گفت و بایس انا انا مرد و دختر انا گفت گفت متوجهی گفت متوجهی
 انا انا گفت گفت چیست به گفت منصور می انا انا حق او پرست به آن انا گفته انا
 عقیب به وین انا را رفته انا در حبیب به حدیث سعادت عظیم دان که عاشق تو
 را در عشق تو گم کند هر چه گوید زبان دوست گوید و هر چه نشود بگوشت دوست
 بشنود و کرده او کرده حق شمار و بیت کار یک گنی تو در میان نه به آن کرده حق
 بود یقین دان به بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب به پیچیدیم برادر اغرامام منظر
 سلام و دعا از کاتب خروف نشرات شیرازی مطالعه کنند نیز چند حدیث آن برادر
 رسانید مطالعه افتاد و برادر نوشتن و گفتن همه بردن برده است و درون پرده
 انیت که گفت رباعی چون سر ازل طهر ایدال شود و این جمله قبل و قال بایس
 شود و هم مفتی شرح را بجا خون گردد به هم خواجه عقل را زبان لال شود و دیگر
 آن برادر بر قانون و اصول اینکار مطلع گشته است حاجت بهشتن از پنج باب
 کمتر مانده است پس انا گفته است به بیت هر ت اول از هر چه یاد بود به رسانید که یاد
 یاد بود به سنده از کار و با خوشی هر چه عاقل باشد بنویسد که در آن بایس خبری احتیاج
 انا به شیشه انا به کاتب به بیت این تقدیر است که اصیت فلانم السلام علیکم السلام
 اگر هم که شود به هزار و میشد آن برادر مطالعه افتاد و بنویسد که یاد انا به بسیار
 انا که از توان بود یا به تکرار از بعضی از او نقل است و انا به نقل است و انا به نقل است
 انا از انا و انا به تکرار از بعضی از او نقل است و انا به نقل است و انا به نقل است

کما ان اشاعرا تاراقبول کافی من است و تاراقبول نام من هو ادب و خبره قدم فان
 ليس له قدم راسخ في الحقولات ربما لا يتغير له احد هاجع اخره فستظن اني كما في اية وقد تروا
 بما ياتي من حلية الحق فظن انه يقول انا الحق وهو عطف لفظ الفساري حيث راو ذلك
 في ذات عيسى عليه السلام فقالوا هو الاله حيث يطلق الاتجا ليقال هو هو لا يكون الا بغير
 التوسع والتجاوز للاتفاق بعبارة الصوفية فيشعر انه فاضل لاجل تحيين موقع الكلام من الافهام
 ليكون بسبيل الاستعارة كما يقول اشاعرا ان من هو هو و من هو هو انا و ذلك ما اول
 عند اشاعره فانه لا ينبغي به انه هو حقيقة بل كانه هو فانه مستغرق ثم به كما يكون مستغرق
 لهم به كما يكون مستغرق ثم بنفسه فيخرج عن هذه الحالة بالاتحاد على سبيل التجوز والتوسع
 فواضح شائي است عليه الرحمة فتعوي وصف اوزير علم نير و نيت به سر حيد و در حشيت
 آرد آن او نيت انچه نيز تو ميش اهل ر نيت به غايت به نيت است المدي نيت به نيت
 جمله از تقرير امام غزالي رحمه الله عليه مشتبه شده است نقل از شرح اسماء المحسنى امام غزالي
 رحمه الله تعالى كويد الحق هو في مقابله الباطل والاشياء ثنتين باضدادا وكل ما غير غنى ف
 باطل مطلقا و اما الحق مطلقا و اما حق من وجه و اما باطل من وجه فالتعريف بداهة هو لبا
 مطلقا و الواجب انه هو الحق مطلقا و الممكن انه هو حق من وجه باطل من وجه فهو
 ذاته لا وجود له فهو باطل فهو من جهة غير مستفاد الوجود فهو من وجه الذي يكون مستفاد الوجود
 موجود فهو من ذلك الوجه حق و من جهة نفسه باطل فهو كذلك از لا و اما من حيث ذاته لا حق
 الوجود من جهة غير الحق الوجود فهو باطل و اما من جهة غير الحق الوجود فهو باطل و اما من جهة
 الذي منه كل حق فبنيته خطا العبد من جبر الاله ان يرى نفسه باطلا لا لا غير الحق و اما
 و اما ان حقا فليس حقا بنفسه بل هو حق بالذات فانه موجود به و لا بد ان بل هو ذاته باطل
 لولا الجاد الحق لم يكون ان برادر ادين فزع پيش آمد است من محض اطلال سانه بايد که
 گفت و شنيد بر قانون اصول بود و از قانون اصول تجاوز کند تا علم و عقل متبسط نباشد

آن این نوشته شده است مطالعه کنند **بسم الله الرحمن الرحيم** مکتوبیستم برادر عزیزم
 شرف الدین نفس در مظهر باد بالینی والایجاد سلام و دعا از کاتب حروف نیری مطالعه
 کند و مقرر آن برادر باد که مکتوب آن برادرش تلمیذ اهادیت بعد از فتن مولانا
 قلی الدین رسیده بود مطالعه افتاد و کیفیت تمام معلوم گشت ای برادر چون با
 وحدت دعوی قدس طهارت که معرفت غرت او را بشاید در عالم با متعین او
 است پس یقین باید دانستن که پاک از لوت وحدت یاد قدم است یاد در
 عدم از اینجا همان می آید که آن عارت گفته است عدلا وجود که محدث را چون
 بقدریم راست نیست عدم شده به غریزی دیگر میگوید قطعه چون قدس احد
 لا نیال است پس دم زدنی که احیا است به دعوی کمال مبرشرایب در عارف
 او محال است به بانوحدت دعوی قدس به هر کس که گذارد و محال است پس
 هر آینه بشیر را بر قدر استعداد خود و قابلیت خود پیش نخواهد بود استعداده و
 قسمت ازنی است بسی و کوشش نبده را آن مقدار ظاهر شود که قسمت شده
 است همین پیش نیست اما چه چاره ای برادر دعا مبررگان ایست اللهم لا
 مانع لما اعطیت اگر شده هزار عالم جمع شوند چون خداوند جل و علانده
 را مرتبه و محلی در دنیا و عقبی نهاده بود باز نتواند کرد اعتقاد برین محکم کن و
 پاک مدار اگر گوین بر در تو آید آدرده خود به باشد و قصه مادر از است جمله
 پیدا شد اثر آنچه نویسم در کار خود باید که صادق باشد در سعی کوشش بکار شریع
 جد و جهد نماید برین آیه تامل کنند قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
 فاتیقوا بی حکم الله فیقر لکم و لکم غزیری گوید منشوی خیاست اینکه بی شریع
 و طریقت به کشانیدت همی راه حقیقت به طریقت به شریعت نیست
 حاصل به حقیقت به طریقت نیست حاصل به یک دیگر تعلق هر

راست می رود و این طریق پسندیده و مقبول همه است از باب معرفت و اصحاب
بصیرت همه این گفته اند که بهتر مقامی که برسی و بهتر مرتبه که در آئی باید که مقلد شریع باشی
و دیگر آنکه مسعود مکتوب نوشته بود در ساله نیز فرستاده که در خلوت نوشته ام حاسد آن
در کعبه این همیشه را باید بود و در این همیشه را باید کرد که این قسم ازین زمان مشهور شده است
چنانکه میشود و عاقبت مخالفت بخیر باد و انچه در انما و البدر علم بالهدایه بمسم الدار حسن النعم
مکتوب است و دوم مثنوی من پاک باز عشقم تخم غرض نکارم + پشت و پنجه
نقرم پشت طبع نخارم + نه بند خلق باشم نه از کسی هر اسم + مرغ کشاده با لم ترس
قفس ندارم + مکتوب آن برادر متواتر می رسد و مطالعه کرده میشود و نیک موافق خاطر
و مقبول دل می آید فرید باد و اینده می آید آن برادر تقریر احوال به تقریر اقوال خود
معلوم شده و مع هذا تا کید او و تحریک طلب الزیاده نبشته می آید احوال برادر من فی الجمله
اگر هر دو عالم را بر در گو آرم و گو نید تراست هر نفس که خواهی بکن و همیشه یا پیش
تا در انچه فوق دنیا و آخرت است محبوب نه گردد و قطع طریق نشود همان گوید که عارفان
گفته اند بیت دنیا است بلا فایده و عقبی هوس آباد + ما حاصل این هر دو بگو
نشانیم به و از اینجا است که سلطان یا نیز به سبطانی که سلطان عارفان در عهد خود
بود قدس سره فرموده است لواء عطاک روحانیه عیسائی و نجوی موسی و هلاله ابراهیم
صلوة الله علیه فاطمیه مادر آذک فان فی خزان غنیه ما و رای ذلک کثیرا کثیرا
هر آینه چون مطلوب نامتناهی بود طلب نامتناهی بود پس رونده را که بقدم
نامتناهی می رود در هر زمانی فرید قوت بیاید خواست تا از مرتبه که در آنست
بر خراید که به مرتبه فوق آنست اندر آید غزیری اینجا گفته است که فرمان فل
رب زدنی علی حضرت رسالت پنجاه راسله الله علیه و سلم اشارت برین است
اینجا عقل خواهد که در آید در راه زهد گوید محدث را بر زده قدیم اعلی بر آمدن ممکن و دیگر

واجب الوجود و آمدن راه نیست الخذر الخذر یا ایها الماء والخذر آخر نشینده بهیت در
جام نیاید ای سیر بحر + رو عشوہ مخمر که بشمار است : اما عشق در گوش جان می
لا اقلنا من بطنه القدر همین اظهار عشق در وجود اوست ترا عشق فاسا بقه لیس
و آتش سوزان سلوک در دل نهادن امرست ترا به طلب اینچا گفته است قطعه

بر خیزد لایه عشق صادق	در راه طلب یکی قدم زن
بر بام فلک بر آسمان	بر سدره شبنم عسلم زن
و انگاه برون حضرت او	بگنجد ز حدوت بر قدم زن

داین خلات سیان عقل و عشق از است که در طور عقل تقسیم مستعمل و ناممکن است
در طور عشق این تقسیم نیست بلکه ممکن است اینجا که عشق را یک رنگ سیگار بینی نیز
اورد و قبول منع و عطا جفا و قفا همه یکی است این دقیقه نگاه دارد حدیث براس
فقر الدین مکتوب فرستاده شده و طایفه بالیده از سر خویش برسانند و بعضی یاران که ایشان
را مکتوب نرسیده بود دل ماندگی می کردند ایشان را نیز گذشته شده است برسانند و یاران
اسلام و دعا برسانند زین زبان سیری علیه است و نظر فقر بر گرفته دست شیرینی از بر
همه نوشتن نیت و اند عاقبت آن برادر بخیر باد و السلام نسیم الدین الرحمن الرحیم مکتوب
است نسیم برادر اغرا امام سولانا منظر بر نفس کافر منصور باد و السلام و دعا از کجاست
حزون مطالبه کند در کار و بار خویش خبر و چند نماید تا روز بروز قدم و ز فقر بیش رود
بمرتبه از مراتب ساکنان بر آید انشاء الله تعالی کار و فقر مستقیم گردد چون کار و فقر
مستقیم گشت پیشانی و شرابی مست گشت بی تحت دبی کلاه کجی سر کلاه کجی باد گشت است
گفت بهیت بر ساقی در شراب مستم + در تحت و کلاه کجی بادم + فایده از منار
اساتین فان قبل هل یوصف الله تعالی بالعشق ام لا و این یوصف العبد
عشق الحق ام لا قلنا اذا فرنا العشق بانه مجاوره الخد بالحبه فسا الحق

<p>الربوبیت مجاوزة السی فلا یوسف بالعشق و لوجع محاب الخاق کاشم یفص احد لم یبلغ ذلک اتحقاق قدر عجب الحق فلا یقال ان عبدا و احدا جاوزا احد فی محبة لمر لا یوصف الحق بانه بعشق مبدء المعنی و هذا قول المشایخ ذلک ان ذلک العشق بانه مجاوزة حد العبد فی محبة الله فمحقق و لکن ذلک لیس مناه بانه مجاوزة حد العبد فی محبة لمر لا یفصح الحق ایضا و یوصف الله تعالی بالعشق بهذا المعنی یوصف العبد به بما ذکرنا حاصل ازین التفکر این می آید که تجاوز از جانب بنده است که چون خداوند و نیکو را دوست داشته بنده از مقام بندگی تجاوز کرده مقام محب رسیده و خداوند بنده نیکو را دوست داشت بنده از مقام بندگی تجاوز کرده مقام محب رسیده در محبت و یحیی و این معنی حاصل است تا غریزی بحکم و یحیی را دوست عشق تمام کرده است فایده نیز دیکه محققان تهاست حروف مقطعات اشارت عشق است و شرح اسماء الحسنی مولانا حمید الدین ناگوری رحمه الله علیه این آیه در کتاب کتب منزله آورده الایزال العبد یزکری حق عشقی و عشقه عاقبت و خاتمت بخیر باد بسم الله الرحمن الرحیم بکتاب است چهارم امام منتظر بعد از مطالع و عا این ابیات خواجه عطار رحمه الله منظر کند</p>	<p>ایست سالک است طلب ریحان راه گفت ای عکس نه خورشید جلال هر چه در تو حید مطلق آمده است چون بر تو عقل و معرفت نیست بالائی تو محسوساتی دیگر</p>
<p>پیش روح آمد بعبد دل روح خوا بر توی از آفتاب لایزال آنهمه در تو محقق آمده است فی تو در شرح آئی و فی صفت نیست بیرونی و معشوقی دیگر</p>	<p>اول شانی که در موز و اشاره این بیتها بر قانون فهم کنند تا بدانند که بیرون نیست هر چه هست بیرون طلبی و خود طلب و اگر برین شاه خواهی از قرآن بشنوی نفس که فلا یفصح الحق فایزین بیت نیز فهم کن فرد آدم اول سوی هر روزه شناس</p>

تا بخور و راه نیافت و در نیافت و اما که گفت نیز همین است بیت آنچه تو کم کرده کن
 کرده بهیست اندر تو تو خود را برده به کن اقرب الیه بن جبل الورد میو یارین
 معنی است آنکس را که اهل انیمینی است اهل صورت را دین ره گذر نیست
 که گفت بیت این همه عیلم حقیق است به علم رفتن بر حق دیگر است و دیگر
 آنچه را بشود و هزار عالم نه گفت و محنت فیه من روحی مگر آدم را تا ازان سرسبز و ملائکه
 آمد و شایسته خلافت گشت و گرنه آب و خاک را این مرتبه از کجا از نیا گفت
 شنوی خاک را چون کارها پاک افتاد به پیش آدم عرش در خاک افتاد و آسمان
 و عرش عنصر صیت پوست و خاک بحق جلا را مغزی نکوست به از خجاقلم بیشتر
 شد که راه بچایج است چنانکه گفت شنوی چرخ می خواهد که این سرسبز بود
 او سرگردانی این سرسبز که بود و من خود در تفرج جانش بپشت کرد و تا کسی استخفا
 نیار دوست که در مغزی غدر خواسته است بیت ای در نیا هر چه میباید بود دیده
 کور و راه بچایج بود و عاقبت و خاست نجر باد خاییده از تفسیر لطائف افعال العباد
 شایه غیر و لغات یونان باجته غیره و غیره من لا یطلب من الحق نفسه مشی لانی
 الدنیا من المال و المجاهد لانی انجته من لافصال لاسمه الیفا ذره من لا قبالی و
 الاحوال و الوصال که او صفت الفیق بکون سبقت کل ارب قایده المحبته توجب تقدیم
 هر ادبیک علی محبوب نفسک من لم یوتر محبوب ربه علی محبوب نفسه السع من محبه
 ربه و من خلا من محبه التفرع فی الشیق الاخرة قایده ای برادر حق حضرات اوست
 آنچه خبر اوست باطل بود و باطل حق را کی قابل بود و حاصل انما رانیت وجود حق
 است و عدم باطل امکان که در میان وجود عدم است از وحی که بعدم دارد باطل
 و از وحی که بوجود دارد حق است تو اگر شنوای آتش معرفت برادر و دان و الوهین را
 بسوز تا از در و دینی بازرسی قایده ای برادر شمس از بر سر تا کیم محبت را نبود

الحمد لله رب العالمین

مشتوق حاصل شود چه جای درخواست و یا چه مای برخواست قایده بر زمان از عالم
 محبوب این خطاب سمیع جان هر یک از عشاق میرسد یا ایها المسافرانی المشرقین یا
 ایها المسافران الی المغرب یا ایها الناظرانی الی العلی یا ایها السارعی الی الشرعی این طبعها
 اما ذقائده ای برادر چون معرفت تو ترا بدو میرساند قدر تو در عالم که دانند قطره
 ای روی تو یا ایامانی + در هر دو جهان یکس نمائی + در عالم قست جمع گشته + به
 هیچ شک همه معانی + در عین مکانیت چو بگویم + چو عین تو هست لامکانی + محبوب قدیم
 تو دیری + در عالم خویشین عیانی + تو خسر عالم نشینی + تو راحت عالم خبانی
 یک رخ بر گویم ای نکلور + از عالم تو کز امانی + بی شبهه نظیر دیار شلی + بگذارد حدیث خود
 توانی + بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب نیست و تحسین امام مظفر سلطان کنده مشهور

از جهان عقل بر خیزد لیکن	ظلم محمل و خوب شست و کفرو دین
ذره عشقش کند دست تنی	کز جهان عقل را بر هم تنی

از رموز و اشارت این تمیها دریا به فرق میان طور عشق و طبع عقل تا بداند که در طور عقل
 کاری دیگر است و در طور عشق کاری دیگر عشق جنون الهی آنچه بر عاقل بود بر محبوب
 این مقرر است نیست که گفت ریاضی این دولت بیدنی مهر دل از کس نزن خفته گمان
 منزل ندهند + در عالم عشق هر آنچه بیدلان راست + یاب ذره بعد بر عاقل ندهند
 و این بیت برین اشاره می کنند بیت صفت عاشقانست اینجاست که فقیه بندهم
 که بشهرت پریشان نتوان نماز کردن لا محاله عاشق بیدل و دوتن بیدل مخاطب است
 این بیت است ازین قصه بیرون آمد جمله ابیات و کلمات که هر کسی را در نیاید تمام
 است چنانکه گفت بیت عاتلانرا شرع تکلیف آمده است + بیدلان را عشق دین
 آمده + هر آینه چون عشق جنون الهی بود همین آید از کجا تکلیف از کجا مثل است
 ایس از این بجهان ای برادر از معلومات است که تکلیف دایر است بر طور عقل و وجود

عبدالرحمان که طبع عشق است عقل آنجا کجا این جمله که تقریر افتاده است مضمون این حدیث است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم منقول است ان الله لا یؤخر العشر بما صدر به من انچه از عاشق در وجود آید بر روی نگیزند که عاشق بیدل بود و بی اختیار بود و آنچه کند بے اختیار او در وجود آید و بے خواست او صادر شود و نیست که گفت ششوی کار عاشق اضطراری او فتنه و دانه ز فرط و مستدامی او فتنه و لاجرم دیوانه را اگر چه خطاست و هر چه می گوید بکستاجی رواست و هر چه در دل آید در وجود و عشق فرماید از دیوانه زد و این جمله که تقریر رفت موافق علم است و هم زبان علم است هیچ اصلی منقوض نمیشود و هیچ خللی در فروعی هم نمی افتد اما از آنجا که این سخن دقیق است و ظاهرش منکر نماید اهل ظاهر قبول نه کنند لیکن بر اهل بصیرت هیچ پوشیده نیست بنایت کنشاده است پس اگر کسی کوران فهم بچند ایشان از آن چه چنانکه گفت میست مورا اگر شکر نچیند گوچین بنام کور خورشید از نه بنام کور چین و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیست و هشتم قطعه

آنگاه که چنان جمال باشد	گر ناز کند حلال باشد
در عالم خویش عاشقانرا	گر بار و بار محال باشد
ز دهنش جمال خوب و الهی	نقصان نبود کمال باشد

و هو اعطی برادر عزیز امام مظفر اکرام الله مجتبه سلام و دعا از کتاب حروف شریف میسری مطالعه کند عرض آنکه مکتوب آن برادر رسیده مطالعه کرده شد شوق و پیاس بود که برادر امام شلی رحمة الله علیه را چون پرسیدند و ما صفت ادب گفت ضمیم کلم هم پس از شنیدن و خواهی بود کند لب بیا بر لبست و زاننده این حدیث نباید سوخت برانهم صیبت خود باید داشت و دشمنان این قصه است اما در دنیا بود و در آخرت این حدیث بوده پس از دنیا بپوشان فتنه انداز این حدیث با این اندوه برون فتنه و امر و در گوشت

باین اندوه و باین حدیث بر خیزند و آخر نشینند که در و چون در و موسی علیه السلام
 در و شوق چون شوق موسی علیه السلام نه و سوز چون سوز موسی علیه السلام نه و دعا
 چون دعا موسی علیه السلام نه و سوال چون سوال موسی علیه السلام نه و جواب چون
 جواب نترنی اذین تعنی گفت رباعی چون عاشق خاص را از حضرت + برادر
 جواب نترنی است + ای دوست بدانکه در حق + چونی و چرانی و شبانی است
 چون دولت موسی علیه السلام با جلالت رسالت و شرف نبوت میسر نشد
 ضرورت این توقع دیگر ترا در باقی باید کرد و باندوده و تمام خود باید ساخت
 برادرانکه گفته است و در و ما بدست چه پنداری بر برادره است از پنج گفت رباعی
 در و دین همه بران ره را + محاسنها بخون دل خضایا است بهر مردان دین را
 درین بیست + جگر آتش و دله کباب است + ای برادر چه گوئی محدث را این بود
 که در حضرت اورا اید از نیجاست که عقل می گوید بیست در جام نیاید ای بنهر
 در و عشوه محز که بی شمار است + اخذ را لحد را ایها المام و الممد را عاشق میگوید
 بیست بخش جامی و دس از باوه عشق + بزین دستی بگو معشوقه با ما است +
 در و بیسم و بچگونه این سر میداست آنرا که در عالم عشق شیدا است از نیجاست که در
 گفته است که این آئینه مقدمه فرامیر عشق است که مفهوم ازین آیه مراد علم و محورا
 اگر تجایب است اما مفهوم میران آیه مراد عشق را دیگر و آن عاشق است ای
 برادر چون خلعت بچسیم و بچگونه با آدمی فرستادند بر آئینه آدمی خسر عالم گشت
 و باد شاه جهان امکان است انیت که گفت قطعه آنکس که بیافت وصل او را
 در هر دو جهان بکام باشد + سلطان و در بند گیش + در عین همین بنام باشد + و بیست
 و نظر در قوت و افتاده بدشوارسی این مقدار نوشته شده است بیسم الله الرحمن الرحیم که بیست
 بیست و تهم برادر اغر سولانا امام نظر سلام دعا از کاتب حروف مطالعہ کنند

غرض آنکه مکتوب آن برادر مغیر الدین رسانید مطالعہ افتاد فریاد بسیار بود ای برادر
در منبر کے کہ قدم سناہم مردان دران منزل در فریاد اند آخر نشینده شعر قدر تحریک نیک
خدا میدری + یاد لیلان تحریک + آنکه خواجہ ابوالعباس رحمۃ اللہ علیہ گفته است
ہر کہ ترا بشاغت و مارا از جان خود بر آورده ہمن فریاد است ای برادر محب و حق
کہ از محبت چندان فریاد کند کہ در زخیان را بر دی رحمت آید بر تو بشتیان را ہم
رحم نماید است چندان فریاد چیست ای برادر آتش و دوزخ تن بسوزد و آتش
محبت جان بسوزد و شیر غازیان با جان کافران آن نہ کند کہ آتش محبت با جان
مجان کند بیت خاکی از مردم بماند یادگار + از وجود عاشقان خاکستری + چون
سنت این حدیث چنین رفته است لابد باید سوخت و خاکستر باید شد بہ فریاد
خواہند گذشت جز رضا و تسلیم راہ دیگر نیست جز سوختن و خاکستر شدن دانہ کہستہ
لا یبقی ولا یرى الله علم بالصلوب جسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بستی و ششم امام مظفر
فیشتو این دو حدیث ہر دو را کہ بنور خود منور گردانید آن دل بحق عین گشت خالص
و عزت اورا تسلیم شد بی تفرقہ خداوند جل و علا در صفاتی شبہ صادق است اما اثر
آن صفت مظہر طلبہ متعددی کہ مقتضا حکمت نیست تا آنجا ظاہر گردد دل آن برادر
متعذر شدہ بود ظاہر شد صفت موصوف حقیقی نیست کہ در جمیع امور قلیلا و کثیرا
اورا پیش آید رجوع کند او بحق دیگر نہ تعدد و تکثر ثابت شود موسی علیہ السلام را فرمان
بود اگر عافیت شود طلبی و یا شک و یا از من طلب اما در صفت عارف آورده اند
کہ امام شبلی رحمۃ اللہ علیہ با گفته اند کہ عارفان کیانند و صفت عارفان چیست
گفت ہم ہم عمی در گفتند نہ صفت لکافرون فقال لکافرم عن سماع الحق بلعمی
قول الحق عمی عن ردیہ الحق و العارفون ہم ہم عمی عن غیر الحق نماز و روزہ فرمودہ
من است الامام فرمودہ حق است و بے شبہ فرمودہ حق مقدم بود

سوره چند که در طبقه قدیم شده است زینهار آنرا نگذار و هر چه او اعطا شده است
از حضرت غرّت از برکت آن دانند قایده نفس کار و زبان در همه شده است و متناظر
با کلام و آنرا نیست که گفت بریت ما رسیده و زبان در کرده است آن شیرین پس بر
خود عاشقان در شور و مهر چون بگذرد این باب را و اگر نه همچنان است که از دنیا دور
بیشتر بود آنکه امام قشیری رحمه الله علیه آردست در اشارت قرآن آنچه مومنان
فرموده اند بود و برشت چهار امر و اولی از حاصل است منرا همین است حق توبه و
اول آنکه بر نسبت این عصر و این توبه کنندگان سانی را اول باید که شریعت و طریقت
را بزنند و تا ثواب بودند مصر و آنکه توبه می کنند حق او این باشد و الله علم که بقدر استعداد
او را ارشاد کند در شریعت و طریقت ناله و ناعلیه بیان کند اما در دنیا اصل نیست
باشد که توبه و بندگی و شفقت چنان بود که میفرمود صلی الله علیه و سلم در حق صحابه رضی الله
عنهم چون امر و ناعلیه اکثر است در شریعت و طریقت آنچه بود اما انما یصل
و رواست که آن بزرگ گفته است مصرع یا خدا دیوانه باش با و شریعت و طریقت
این همه که نمیشد بود میداد من چه خواهم بنشینم با من هم چند سطر نوشته شده است
این زمان در نظر قصور و فتور افتاده نوشتن نمیتوانم سخن در رتبه نوشته شده است
گوئی کاغذ چشم را خورده خورد از دیدن کاغذ و همچنین می گردید و دیگر آمدن مؤمنان
کاغذ نوشته بود نظر در بزرگچنان رسد اما بجای چند گاهی خون خورده است استعداد
و لایه یار شده است تمام صانع خواهد شد و را نگذار که کارها که خواهم از او را بر این
مستند است از هر یک طایفه طلبیده بود فرساده شده است عاقبت و خاتمت بخیر با و محبت
مکتوبات حضرت سلطان سید العارفین محبوب باب العالمین دار است
الانبیاء و المرسلین حضرت سید محمد الدین شیخ عبد القادر گیلانی قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول از غریب چون بروق شود از حدق غمام فیض سیدی امیرنوره سین شاه و فرستاده
گیرد و در اسرار و اصول از مقبلیات تحقیق حقه من بشیاء در درین آید و ریاضین انش و
قلوب بشکفته و بلبل شوق در سبائین ارجح به نفحات یا اسفی علی الوصف منبر اردستان
ترجم آید و فیضان اشتیاق در کوانین مرا اثر شود زنده و الهیار افکار در صفات عظمت از صفات
پیران بی پرشود و محول عقول در فاد معرفت در کم کند و تواضع در کان انعام از حد
هیبت در تزلزل آید و سغن غرام در بحار و اقدار و السحق قدره بر یلح دی بجزی بهم
فی سوج کالجبال در بحر حیرت فردمانند و اصول در یا عشق هم به هم و بجهت در تلاطم آید
هر که زبان حال نماند که رب انزل فی منزلا مبارک اوانت خیر المزیلین سابقه عبادت
ان الذین سبقتم الیم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساعل جودی فی مقصد صدق
آرد و مجلس است بر کیم رساند و مانده نعیم للذین احسنوا الحسنی زیاده و پیش کشند
کلیش اصول از جهات قرب و یومی و تقیم به هم غلبه با خود در روشن و ملک امین دولت سرمدی
و ادارات هم را به نیت نیما و مانگا کبر شاهه کرده و اسلام مکتوب دوم غیر از سکه طاعت و ابرار
والذین جاهدوا فینا و بانس سیزدهم الله نفسه بگذارد و خالص کن با شبان مکرر نعیم سبنا کرد و در
پاداران اندر شتری من المومنین فی نعیم المومنان هم انجته او را از دشتی باشد و بدان سر یابی
بضاعت من خالص لای الا الله الذین الخالص صلی کنی و شاید زمری از اسرار و المخلصون
از حد عظیم گشتانید و از یاسع انوار من شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر
توانید و از داعی از دعوی سبب کیم در اول نویسا آید و انقیض قل شعاع الدنیا لیکل یا ممت
برون نمی دازد و از دایره حیر و البقی عبود کفی و از نیم قرب کنی قرب لید من جل الوریع نبوی

جهان تو رسد و شجره قلب از آن را نزار آید و از با و نزاران قتل الشکر قدم در بوستان
 شجره لا تسع الله لها آخربے برگ شود و در بایح فصل بهاران الدین سبقت هم
 مشاخصه و زمین گیر و از حجاب الله یکنی من یثا و نظرات فیض فضل بارش کند
 و اراضی به یاض قلوب از نباتات علمنا من لدنا علمنا سر بنر شود و اشجار بسایین
 از دایح به از باراد اتجاران رحمة الله قریب من المحنین بار در گرد و عیون و
 از صیبه عینا یشریب بنا المقربون و رود یابد و غیش قبل از کتب فضل الشکر یثیبه من
 یثا و یثا رسانی که الا تحا فوا و لا تحروا و الا یثروا بالجنة التي لکم توعدون و رضوان
 جناب نعیم نداد و در دهر و صد از نذر که کلو و اشتر یو بهنیا بما لکم تمکون و السلام مکتوب
 سوم ای عزیز از روز یوم یقر المرامن اجمه و امه و امیه و صاحبیه و نبیه بهترس و ان
 محاسبه و ان تبد و انانی انفسکم او تحفه یحاسبکم به الله ان یثیبه کن و چون او تک
 کالانعام بل هم اضل یخلفون انسانی مشغول مباش و سر در مراقبه فا ذکر و فی انو کرم
 فرد بر دیده دل در شایده و جوه لوسندنا حفرة الی ربها ناطرة کبشاد نظاره کن
 از نعیم و لکم فیها ما تشتی انفسکم و لکم فیها ما ترعون یا دار شایده که تداوی و امیر عی
 دار السلام در گوش پرورش تو افتد و از خواجگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب و لیس
 بهار گردی و در طلب درجات و السالکون السالکون ادلک المقربون فی حیا
 ان نعیم از سر قدم سازی و مرکب همت را از جان دل تازی تا منشور الطاف
 الله لطیف بعباده نیز از ان الطابق ما یار لهم البشری در پیش آید و عساکرام
 و لیس خود و السموات و الارض همراه تو شو تا بر شکر اعدا و ان الشیطان للانسان
 عدو بین فرد گردی از دایم هو انفسکم ان النفس الامارة بالسوء خلاص یابی
 روح دل را از لطایف اهرار و القوا و لیس و حکم الله مرقوم گردانی مرغ روح
 از خطا تر قدیم یا آرد و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک هسلرا

بجناب شوق یہ پردہ از آید و از اشارت انس در بیا بین تم کلی من کل الخیرات منظر ظاهر گردد
 و آئینه سراز لواحق انوار تجلیات همه صفت نور گردد و سر لوح ایل فی السائر کشف
 شود و در وضع ضمیر توان از امطار رحمت و نزلت ان من السماء بسیار کافا منتهای به جبات و آب
 انحصار همچو باغ ارم سرسبز گردد و در موز قاصدینا به بلده نیما متر اتم شود و استار
 فاشنا غنک عطاء کفبصر کایوم حدیر از پیش قهر و در مد و در مشاہدہ کما
 او فردائی گاهی و در ریاضی نیازی ان الصبر فی عن العالمین فرد و شوی و ا
 سوم سہیت افا منوا مکر اندر گرداب حیرت سرگردان مانی دگاہی از تسیم
 لطیف و لایسوا من روح اللہ در گلشن تجدد چون عنایان از سر شوق تبر تم آتی
 و از غلیات و جد نغمہ انی لا جدریح یوسف بر کشتی و جہاد بریان ملاست پیش
 و گویند تا اللہ انک لفی فضل الک القدیم چون تاتر و القہ علی و خبہ فارتد بصیر افکار
 ہر بہ باہر ان عجز دنیا و خواست کنند کہ واستغفر لنا و لولنا اناکنا فاعلمت ان
 سر صدق و اخلاص بر خواستہ لقا شرک اللہ علینا و تو در مقام ساجات آتی و بر
 حال گوئی رب تعالی من الملک علمتی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض
 انت ولی فی الدنیا و الاخرۃ توفی سلما و الحقنی بالصدقین مکتوب چہاروی
 عزیز پیش ازین تعالی کردن و بحیات دنیا مغرور بودن نہ دلیل سعادت بود و مگر کف
 ارضیم با کیمۃ الدنیا من الاخرۃ بگوش ہوش نور سیدہ و از وعید من کان فی ہر
 اعمی فتوفی الاخرۃ اعمی اھل سبلا خونی نداری و از شدت اقتراب للناس حساب ہم و ہم
 فی غفلۃ معرضون هیچ اندیشہ نمی کنی و انہ یوبخ من کان یرید حرات الدنیا لولہ منسا و
 بالذی الاخرۃ من فیض یح یاد نمی آری و از نبیہ فاما من طغی و آخر کیمۃ الدنیا فاما
 الیم ہی الاوی سبب انتباہ نمی گیری تا چند در غفلت سرگردان مانی و در غفلت
 بسا مان یاشی دی در صومعہ تو بوالی اللہ در شود و در محراب ایتوا الی ربکم و صبر

کفر بل با صبر و اخلاص بخوان که آنی رحمت و جوی للذی فطرت السموات و الارض جلیلا
 و ما اناس المشرکین تا تعالی اسرار و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن ایسات
 از خراش الطاف ان العفو و رحیم بر تو مکتوف گردد و بیک عنایت چنین بتبارت
 رساند که العفو بحسب التوبه و بحسب المنظرین و مدارج معارج کرمین و تا و عروج باشد
 منادی اقبال بزبان حال شد کند که ان الذین قالوا ربنا العفو عننا استغفارنا و لا خوف
 علیهم و لا هم یحزنون مکتوب پنجم از غریب قلب سلیم تا بر موز فاعل و ایا اولی الایضا
 اطلاق باید و عقل کامل باید تا دقایق اسرار بر سریم آیات تالی الآفاق و فی انفسهم و ان
 کند و الهین صادق باید باشد و معرفت و ان من شئ الا یسبح بحمده و لا کن لیفقوه ان
 تسبح بحمده قلبا و روحا و ادعای احوال را که و انما سالك عبادی عنی فانی قریب
 اجیب عونه الذراع اذا دعاهن بجان مشتعل شود و از زوایا جنبه محبت ما خلقنا کم عتبا
 و انکم الینا لاترجعون مقبله گردد و از خواب غفلت بیدار و الامل مضوت تعلیمات بیدار
 شود و بفرقة الوحی مالم من دون العزم و لی و لا یصیر خائف در زند و بر سینه یقین و
 الی انسر و شود و در یک معرفت و محافت ان اناس الالعیون مردانه بنوعی در این
 اگر گوید مطلوب بجای افتد فخر و قافور اعظم و اگر جان در طلب بر آید فخر واقع اجره علی
 مکتوب ششم از غریب چون ششمین عارف از مطالع سموات بر سر طلوع کند و از حی قلوب
 بنور الهدی مشور گردد که و ان شرف الاض نور بهما و اعطیه ظلام جفا پیش بصائر عقول
 مرقع گردد و در سما فکشفنا عنک غطاءک تا اطمینان از مشاهده نواح انوار عالم قدس
 از حیرت چشم باز ماند و خواطر از کار از کاشف عجب املر عالم ملکوت و تعجب و در بیان و
 بودی قلب سرگردان کند و غلبات شوق را باطن قریب انفس کشفه و منادی ان صبر
 فصل علی الناس نه کند و بگویم انما کنتم و چون بنمونه معرفت مطلع گردد بستی خود را که کند
 و لا یخلفوا مع الله لما آخروا و در بر یابیش لیس لک من الامر شئی فو شود تا گوهر و جیه را بجای

و اسرار عجزت اور بحر حیدر عظمت در اندازد و از سببیت هر گاه خواهم که برکت را بیدار گردانم
افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاعفنی تا در کرب اندو الطاف حملتا بهم فی البر و بحر
در رسد و از بسا صل جودی لطف نصیب بر جنتنا سن نشانه فرد آورده و مفاخر خزان
امیر رنده مفاخر اغنیب بر و سپارد و بر روز اشارت ان الی ربک انک انتی اطلاق بخشید پس
برای که فاجوی الی عبده ما اوحی چه باشد و الله برای من آیات ربیه الکبری چه منعی دارد
مکتوب هشتم از عزیز چون عساکر جذبات غایت العید بختی الیه من یشاء ربی لولایت در
تازد و طواصع نکوس اماره را با بجام ریاضت و جاهد و انی الصریح جهاده تراض و
بدل گرداند و جاپره هوایه را در حیره تقوی بسلاسل مجاهده در کشد و زراعت امینه را
با اعمال الطیب و التمر و الطیب و الرسول مقید سازد و اعمال را روت و احتیارات
را بتدابیر و من عمل سوء یجریه متر او بر و آئین رسوم و عادات و قوا و احکام
بلین طامات را بجای از میان بر دارد و شادی حال نربان صدق متعال
کنند که ان الملوک اذا دخلوا اقریه افندوا و حملوا عزه اهلها اوله چون عرصه صفائی
آلود از لوث شراب اگرد من تبع غیر الاسلام دنیا قلن یقبل منه معفا گرد
و در این از سالم الطاف من میدی اندر نهوا التمدد سرشهر موطر و مروح شود و صفائی
و اوراق سرسبز از نقاشی رتوم لطایف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گرد
و من کلمات ضما من از لوازم انوار و البدر من نوره مراتب بارق نمود و شود بوم تبدیل الی
صفت حال او گردد و در کوششی اشواق چون بسیار نشود در هوا شود نربان صدق گوید
که در می انجبال تجسها جابره و هی تمر در السحاب الی فضل عشق صور دید که نفع فی الصور
ما فی صاعقه الصق من فی السموات و من فی الارض یطو و الحما به شرف اقبال لا یجزم
الفرع الا کبر در رسد و ایشان را بکلمین و لیامین فی مقصد صدق عند لیک مقتدر و
شود و رضوان باشارت بشیرکم البوم پیش آید و ابواب جنات لغیم را بگشاید و بگوید سلام علیکم

مکتوب هشتم
از عزیز چون
عساکر جذبات
غایت العید
بختی الیه من
یشاء ربی
لولایت در

در این از سالم
الطاف من میدی
اندر نهوا التمدد
سرشهر موطر و
مروح شود و
صفائی

البیت قاصد و معلوم بانالودن و قالوا الحمد لله الذی قد امددنا الارض بنیتنا من الجنة
 حیث نشاء ثم اجر العالمین و تری الملائکة متعاقبین من حول العرش یسبحون بحمدهم و
 یقین بهمیم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین مکتوب هشتم ای عزیز کی از عالم غر و فلان
 علم انبیا و رة الدنیا و الاخری علم بالهدی و الغر و غیر کن از منازل اهل حضور که تعرف فی دوح
 لعمرة النعم یاد آرا مگر بودی از لغات بوستان فرح و رحمان و جنة نعیم بمشام جان
 رسد و جرد از جام جهان تمای و یستقون من ریح مخموم خاتم مسک در کام جان تو زیور
 و دقایق اسرار لقه جاوگ الحق من یک بر تو مکتوب شود و بر بساط التذی و التذی من
 و دن الله لا یتعوبک و لا تفکرک تباع مع انس عن نقص عليك احسن القصص فاسته
 شام و مشهور استماع کنی و گاهی التذات و نجات خطاب فبشر عباد الذین یتبعون
 القول فیهون احسنه از غایت شوق و در طرب آئی و گاهی از صدمات سطوات معیت
 فاستقم کما امرت و من تاب ملک سرور مرآتیه قرن و کشتی گاهی بجمل المبین اعتصموا بحبل
 الله جمیعاً خجک در زنی و گاهی رحرک و ما انظر الا من عند الله در آینهی و گاهی در دور
 شستند و جیم من حیث لا یعلی و ی فرو شوی و گاهی بر سافل لطفت الله الرکوف الرحیم گذر
 کنی و از بدایت من کائنات و انوار فیضی علی صالحا اجمار بر صنی و از انهار لکل در حیات با
 علمه ابایاد اخلاص اعترافی و در ظل سدره ان صلا و سلی و محیای و کما لیس رب العالمین
 الا شریک اقرا کیری و از نامه نعیم من فی و من الله فاستشیر و بر خودی و از مبادی
 لا یستوی که یا عبادی لا خوف علیکم ایوم و الا اتم تخرن و مکتوب نهم ای عزیز چون هنگام
 نماز ایستادن مسامح تلوید رسد لذات استماع نجات خطاب است بر بکم و یا یاد آور و سکرات قال
 الی راتکه که کند و عند لیسان یا و از حیرت نغمه یا سبی علی یوسف بر کشد و بر لیک و ترانیک
 و بهیئت عنیاه من الخیر و کون فی الخیر و طهور و راق شود اما اشکواشی و حنی الی الله
 را با تنگ قیصر جیل خود را کند و بر فوات جذبات شوق در دعا مملوت سرخشان در آید

واثوار عیون بهما رفقول را منسلک گردانم که کاد و سنابر قه در سبب بالابهار قطرات عیون است
 از حساب این بر و از چندان متقاطر گردد که اراضی غر و غن من برید چرخ الاخرة نژاد
 فی حشره از نباتات و عدلک المرفاع کثیره محض شود و حدائق آمالی و من تیوکل علی
 فیه حبه نباتات رواج ان الدرب الخ امره قد جل المکل تنی قدر کبر بر من معطر و مروج
 گردد و اغصان نهال بشمار به شمار ناما لونی الصابرون اجریم بخر حساب در بهر
 آید و نسیادی ربک القفور و الرحمة نذا و دیگر که ان نذر از دنا ما له من نفاذ السرا علم
 بالهولوب مکتوب و هم ای غریز از داعی شهوات و لا یشیع الهوی فیضک عن سبیل
 المذموم کن و ارمواطن عقلت و لا تلح من اعقلت و لا تلح من اعقلنا قلبه عن کثر
 سیردن آتی و از محبت اهل قوت قبول للفاستیه قلوبهم من ذکر المذمومش هوش استماع
 کن و به تنبه الایجاب الانسان ان یتزل سیدی از خواب غرور لایغر لم الله الغرور
 بیدار شود از مقامات اهل حضور که رجال لا یتیم تجارة و لا یج عن ذکر المذموم او باز
 پیرس و از سر کینه مقصود از من قدیم سازد و در بادیه القطاع بتثل الیه تبتلا بازا و تجر
 قبل التمر قدیم و راحله تفویض افوض امری الی الله با قافله اهل صدق کونوا مع الصادقین
 سافر شود از مسکن کن خارت و یتاله انا جعلنا ما علی الارض رتیة لما عبودین و انزلینا
 ما هالک انما المولک و اولادکم فتنه به بر پهن بسلاست بگذرد و از شایع سالک بر می که
 ان نذر از ذکره فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا را ای پیش گیر دبلسان اضطراب من سبیل
 المصطر او اذعاه بالفرع و زاری بر خوان که ابرانا الصراط المستقیم صراط الذین
 انعمت علیهم یا مدبشر العظیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزفون یا
 نبیارت تحیت سلام قولان رب الرحیم پیش آید و بر صنیب انهر من المذموم
 قریب و بشیر المومنین سوار کند و نباتات نعیم خلده فاقبلوا بعمه من المذموم داعی
 شود و نسیم غنبر وصال از هر طرفی در دوزین آید و اقدح شراب محبت با

اما وی سعادتی غیب گروان شود و شاه شود اننگ این بزرگان کلم خبر از دکان
 معین مشکور را بر کشت و او سنادی انس فسانه کلم الدنوی تکلیما آغاز کند و دیباچه
 محلی و البیاض حیل و کار کتاب و در نظر عدون بسا اسکات حالات موسی صدق بار
 پایدار آثار مشاهدات و جوه پوسند نافذ الی ربها ناظره را معائنہ کند و عجز معترف آید
 باز زبان حال گوید که لاند که الالبصار و هو مدرک الالبصار و هو لطیف الالبصار
 مکتوب یازدهم ای غریز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز نهی و از سحاب عین به
 حسرت بناری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سهر سفر نشود و گلستان
 بریا عین مراد بار و رنه گردد و اعضا صبر با وراق رضا دریا عین انس عرات
 قرب و ان که عند لطفی و حسن ماب شاداب نگردد و به کمالیت نرسد و عند کسب
 و لب تنبیه شوق در ترنم نیاید و هما قوا و با حجه اتی تائب الی ربی سپیدین از
 فضل ام لا انسان مائنی در پردا و نشود و از قضای لا تمدن عنیک الی ما شئت
 از او یا مستم ز سره ایچوه الدنیا بقستم فیہ عبور نکند بر گزیده فی مقصد صدق
 عند ملک مقصد نرسد و از آثار شجار کلم مایشاؤن عند ربهم هیچ بر نخورد و از
 بوستان و اکثر عنده حسن المآب بوی بشام جان و نرسد و از کافران نفیم در کمال
 عند ربهم و هو ولیم با کالو لیمون پیچ بر خورداری نیاید مکتوب و وازدهم
 ای غریز خود را از کار خانه المال و البنون زنیة ایچوه الدنیا بیرون و او و
 بهمت از کارگاه شغلنا امواتنا و یلو ناگردار و از خفیف صحبت و اماندگان
 عقلت کرسو الدنیا قسم القستم بای بهمت بیرون و در خشت طلبید
 عشق تبار و گوی بیعت و السالقوم السالقوم او لیک المقربون بگوگان
 استقامت و استعینوا بالکمال کاه اولیک علی بری ربهم و اولیک
 هم المقربون و در میان شاید که یک دولت و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم

به بروج کمال که الهم المکتب لکم دیکم تمث علیکم نعمتی عروج کند و نور صفت لکم اسلام
 دنیا در لعل آن آید شواهد آنرا من شرح الهم صدره للاسلام هو علی نور من رب به بر
 مشارق لعل و با لک الحق من ربک بعین الیقین شایده شود بر دقایق و فی الارض
 آیات للموقنین و فی انفس افلا تمهرون مطلع گردانند و بر موز و اشارات فانیات لکم
 و صبا الهم حرمت نبختد و ریاح فیض رسالت الریاح نوازع و روح فضل فیض رسالت
 من نشاء از مسب غناست الهم لطیفه لعیاده در بیان من انما للفتح اجر من احسن
 عملاد در وزیرین آید و اشجار ریاض ان الهم مع الذین القوا و الذین هم حیون
 با وراق مشهور و اعجاز تجلی سر سبز و بار در گرد و دنیا بیج و وصول ذلک فضل الهم لکم
 من یثاب از شواح خیالی و الهم ذوا الفضل الهم در بیدار قلوب جا رس شود
 مجربین بشارت رسالت الذین آمنوا و عملوا الصالحات سبیل لهم الهم الرحمن
 و ادویشتر اقبال چنین بشارت دهد که یا عباد لا خوف علیکم الهم و لا اثم تخفون
 و رضوان از دیار بلیده طیبه و رب غفور با تحت تحیات سلام قولاً من ربکم الهم
 رسد و الواجبات وصول باز کند و مانده نعیم رضی الهم عنکم و ربین کشد و بگوید
 و لکم فیما نشتی الهم و لکم فیما مانده عون نزلا من غفور الهم ما کتب
 یا نزل و هم الهم عزیز نفی سلیم تاندر مابرموز عوامض قدر اخلاص من ذکا و قدر
 حاجب من و کسرها اطلاع یا بیدار نوا مع انوار قلب که لا ینفع مال لا ینو
 الا من اتى الله قلبه سلیم اقتباس نور کند و از روح نفحات نعمت فیض
 من روج یومی در شام او رسد و از دقایق مکنونات وقت سلیم
 اجمعی خبر و بار و کتب و القوا الهم علیکم الله عشق مایقین کنند و
 سر موز و اشارات فضل ان کتبتم حیون الهم فایقون فی محبت الهم
 الهم شعور یا بد و جرمه از جام محبت هم مدد رکام و نیزه در در بر مگاه

ستان بادایقون من ریحی مخوم خاتمہ سک را پیش آوردند و چون در آئینه
تقریبی و جویم نضرۃ النعم حایل حایل ایشان مشاهده کند گویند اما دعا الرحمن
صدق المرسلون و از حسرت بر خوانند اما ان لا اتوکل علی امر و قدیم اما سبیلنا
و بایزاران نیاز و زاری در مشاجات شدد و گوید ربنا طلنا انفسنا ان لم تغفر
لنا و ترجنا لنکو من من الغما من و چون نیم جان فدای و نجینا من الغم و توبین
آید و برق عنایت کتب ربکم علی نفسه الرحمة درخشیدن گیرد و پیچ رعد بر زبان
حال زند کند و استا و الفاضل العظیم مکتوب شانزد و نیم از غیر چون
تفضل و کرم از سبب عنایت قدم در و زیدن آید و اشجار طرقت در بسا فین
طلب استرا و یابد و ادراک هموم از اغصان هم به تحریک نسیم و جد بیکارگی
فرد و نزد قمری شوق به نجات آسفت در ترغم آید و بصوت حزین بر خوانند که
الم یات الذین آمنوا ان تفتح قلوبهم لذكر الله و حذیب النش بر بال حال
نفسه بر کشد که اجیب داعی الدنیا تنگ دهن احسن قولاً ممن داعی الی الله
بسر ابر و ده جسم و بچون قوا احسن گیرد و چون ترانه قدیمینا لکم الا یات تکلم
تعدلون بمساح قلوب مشتاقان اسرار ان فی ذلک لا ذکر سی لمن کان
القلب ادلحی السمع و هو متبید در رسد و دلنای ایشان از لذت محبت
یارم پاره شود گویند سار عوا الی مغفرة من ربکم و خیرة عندها السموات و الارض
ما ذیة و الله یجوابی دار السلام همراه ایشان شود و از خودش بجای بر یا صبر
مستقیم الی و اصب الی ربی سیدین داعی شود و چون بنا بر دل نه اسرار
ربک متیقما در رسد و از اشجار ریاض اما الی ربنا المقلبون اتار ان نهال کر
ناله من نهاد و چید و از ریاض اسرار الم لیکم بان الله ربی بآبادی من ابتغی
نفسه عز و رف نماید و فیما از دلتا لغت خفیه و هو حکم انما لنعم و الله ربنا المقلبون

بصیر بشام جان ایشان رسد و باوراق شود و سخن اقرب الیه من جبل الوری
 الطیار ارواح از نفس اشباح در صف عالم قدس بیال شوق و پر واز شود
 و ایشان قدیم یاد آرد و الطوار الطابق مسافات کلیم البصر بسپت اندازد و
 و کمره اتنی و حیت و حیی للذی قطر السموات و الارض مرکب مطلب از سر
 صدق یوم شفیح الیها و قیت صدقیم در میدان اولک الذین هدی البصیر
 اقتدره و رتاز و چون سم صدیقہ انما التوالتیم و حیدر البصر دور رسد و از در مقدر
 صدق عند بلک مقتدر غیر باز پرسد و در دیا محیط و با قدر و الصبر حق قدره
 پیش آید و از طالع اسواج قاسم کما امرت و من تاب سبک و لا طاقه و در طه
 حیرت فروان و باسان اضطراب نرا کند که لا اله الا انت سبحانک انی كنت من
 انظار الیمن و سادی ربک القفور و الرحمة فذا کند که اعتقدوا بالانتم و انتم
 نعم المولى و نعم النصیر و ابراد لطافت هو الذی یسیرکم فی البر و البحر و البر
 و باعلی التفات ان المذکر و نقل علی الناس و لکن لا تشکرون و ارسا
 و رضوان سالیقہ عنایت زنی و البصر عنده حسن المایب با ساره سلام علیکم
 با صبر تم در پیش آید و گویند و لک هدی البصر میدی به من ریشا و من البصیر
 خال من با دکتوب البصیر هم اسے غریب یک بکار خانه فلکی او لم یظفر و
 الی السماء فوهم کیف بینا با در شود و بر باری قدر است اجرت نگاه کن که
 در لک و طالعیت رینا با و ما لک من فروع چه مندرج است یعنی به بصیر
 بصیرت مطالع کن و در حد این غریب و الارض مدونا با دیده فسکت
 نگار و اشکال و القیاقیمار و اسی به نظر حضرت نظاره کن و از اخصان اشباح
 ریاض انبیا فیما من کل نوع بیخ شرات تبصره ذکر الکی عینیب بر بختی و
 ظلمات نزلت ان سار سر شمر آتیب حیات او مبارک با طلب کن و با یاد دی

اعتراف نماید هر چه اعمال تو در روز قیامت قلوب نباتات فانیست به نباتات و
 اکسیر به سر سبز شود و تخمستان مدام به بریا چین مراد و انشای باسفات امرای
 نصیر روز قیامت آباد است سر سبز بار در گرد و غوا من امرار و اعیان به ملک
 برده بطون بظهور اکثر اهل عالم با الله و ابی الله المرحوم و المایه که در حدیث
 ائمه عزیر چون فروغ نور صبح نوحید از افق مشارق عالم ظاهر گشت و از
 شمس عین الیقین بر افلاک سراسر از و اوج بر اوج استوایا بدیده و انشیر
 تجرئی المستقر باطلات وجود بیشتر است و در حقیقت نور عظیم فی این ایام ظهور
 شود و سر توجی الی فی الهما ظاهر گردد و ساقیه عیانت الله فی الدنیا
 آموخه خیر جمیع الظلمات الی الله تعالی به از پیش بر دار و بر شکر شکر
 که ان الشیطان لم عدو بین غیر ذاتی و در مرکز قیامت و در و آسپاه
 خویش که زمین ملئ من حب الشهوات من الناس و البین با شکر میباید
 سعادتی نبود و ایشان از صدق حال بلسان اضطراب و سرور اند و گویند که
 یسیر صدیقی و لا یطلق سافر و یا هزاران عجز و خواست کنند که
 عباد الله نشاء و احسانت و لا تا فاعل الله تعالی القوم الکاذبین و ما افق عتد
 مفتح الغیب لا یعلما لا یهون ما الله و لا تمسوا و لا تمسوا و لا تمسوا و لا تمسوا
 عباد الله ان خیرناکم الفالبون باعلام او اجار الله و الفیض و السیر
 انما فی سیدنا انما یسر سیدنا و الذین آمنوا از پیام نرفع درجات من شایسته
 کشد و بر شکر اهدا حلا آر دو آمار قسرها هم باذن الله تعالی و انجا
 نصر من الله و رفع قریب متواتر گردد و و شادی حال نماید و در ذکر قیل الله
 الماکت قوی الماکت من نشاء و قسرها الماکت من نشاء و قسرها الماکت من نشاء
 الخیر انک علی کل شیء قدیر و به نیت

تہاتمہ طبع

طالعیان اسرار سرمدی و خواہان الوار محمدی را فزودہ یاد کہ دین ایام نیست
 الیام کلام فحاشست انضمام سراپا الہام فیض تمام منید خاص عام حصول
 شمع دنیوی را عمدہ ذریعہ وصول مایہ آخر دی را اعلیٰ وسیلہ از برتر بہتر و
 بہتر برتر و غیرہ دولت جاودانی اعنی مکتوبات جوابی سلطان العارفین
 زبدۃ الواصلین عمدۃ الکاملین حامی دین متین حضرت شیخ شرف الدین
 عظیمی شیرازی و مکتوبات میر میران پیر پیران قبلہ منقہ و کعبہ مرادی عوث الہی
 و شکر دو عالم محبوب سبحانی قطب بانی عوث محمدانی سید العارفین دار الشیخ
 والمرتسلین شیخ الشیوخ حضرت سید محی الدین عبدالقادر گیلانی الملقب
 بہ پیران پیر رحمتہ الہی القربین در مطبع فیض منبع نشی نول کشور صفا
 واقع بلدہ کاپور بہر پستی امیر با توقیر ذی الجود المحاسن علی نقاب
 عالیجناب نشی سراگ نراین صاحب را بہادر مالک مطبع و ام قبا
 باہتمام کامل نشی بھکواند مال صاحب عاقل اسجبت مطبع بار سوم
 بجاہ و ہمہ ہر ۱۹۱۱ علیہ طبع در بر کشیدہ

آثار محشر منظوم - ذکر علامات قیامت -
 صبح کاشکارا - حالات قیامت و بہشت
 و دوزخ از مولوی عباس علی -
 قیامت نامہ بہشت نامہ از مولوی
 فیاض الحق -
 آثار قیامت -
 قیامت نامہ - مسی بہ آئینہ نشوز - از مولوی
 شمس الدین احمد بہادر اکثر اسٹنٹ کفتر
 بارہ شکی -
 شمعہ درود لقب بہ خیر الکلام از مولوی شطوط
 احمد صاحب -
 رسالہ کسب الانبیا - از مولوی ظہور الحق
 مجموعہ نوشتہ عنایتی در دلائل اسماء
 الہی و اسماء رسالت پناہی -
 مجموعہ نوذ و نہ نامہ پارتیعالی لے ثانیل
 چہر سالہ (۱) دہائے (۲) قصیدہ پروہ
 (۳) قصیدہ مانت ساد (۴) قصیدہ سوشیہ
 (۵) دہائے سرلی (۶) قصیدہ حضرت ابراہیم
 قرنی -
 انوار محمدی - مع نقشہ شجرہ فرق قدریہ و
 جبرہ وغیرہ از مولوی محمد امیر اکبر آبادی -
 شرح جمل حدیث - از مولوی امیر علی
 مجموعہ وفات نامہ - شامل پانچ رسالہ
 دہ دفات نامہ (۲) قصیدہ نقیبہ (۳)
 قصہ حضرت بلال (۴) قصہ حضرت دانی علیہ

(۵) علیہ شریف معروف بہ نبوت -
 مولد شریف شہید گلان - از مولوی
 ظلام امام شہید آلہ آبادی -
 البصائر - مصنفہ -
 مولد شریف عزیزہ - از حافظ عبد العزیز
 مولد شریف جدیدہ - از مولوی احمد رضا
 صفوی -
 زیور ایمان مولد شریف - عورات و متواتر
 کی زبانین از مولوی محمد انور علی -
 مولد شریف عربی - بارتہ جہار دوا از مولوی
 سلامت اللہ -
 مولد شریف مع فضائل چارہ مطہرہ
 مطبع گلشن مہدی واقع لکھنؤ -
 نصرت احمدی فی رد قول النجفیہ و قربت
 محفل سیار شریف از سید احمد علی -
 مخبر المشرقین - تردید معتضمان دیگر زبان
 دہائی از مولوی محمد عبدالدین بریلوی -
 منظر المیلاد مولد شریف بمنظوم از شیخ
 علی بخش مقل -
 شمس الضحیٰ فی میلاد المصطفیٰ مولد
 از مولوی حبیب اللہ -
 مجموعہ میلاد المصطفوی شامل تین رسالہ
 دہ میلاد مصطفوی - (۱) دلائل النبوت (۲)
 شکرہ دربرہ - بابر مذہب الامیہ مصنفہ شہید
 صاحب رضوی

حدیقہ میلاد - حال مبارک ولادت حضرت
نوشہ الاظم -

نسب نامہ رسول - حال نبوت سے
وفات مبارک تک -

نور نامہ و شمائل نامہ نور محمدی انشائے
کا ذکر از مولوی عبدالشیر

خدا کی رحمت حال پیدائش رسول اعظم از
مولوی سلامت اللہ -

مولود شریف - برزخ مصنفہ محمد بنی شاہ
قادی -

رسالہ زبدۃ الافکار - از مولوی غلام محمد
آبادی در بیان مولود شریف سیدالابرار -

ریاض الانوار مولود شریف از تصنیف
عبد الشیر صاحب

رسالہ حقیقہ - حسین مسائل عقیقہ مولود کے
عمل مرقوم ہیں باضافہ طریقہ تربیت المقال

دقیق الامام فی مختل خیر الانام در بارہ
دفع شہادت تاہین مولود شریف رسول کریم

مولود مولوی حافظ عبدالسمیع -

راشدت القلوب فی - مولود محبوب
اعلیٰ درجہ کا مولود شریف - سہم علیہ شریف

بحوالہ روایات کتب صحیحہ معتبرہ واجب التسلیم
مواہب الدینہ و روضۃ الاحباب و درایح النبوت

و غیرہ مولوی عبد السمیع بیدل -
لخصہ لہذا - مصنفہ منشی سید علی حسین صاحب

عادت الانسان فی آخرۃ الایمان
مصنفہ حاجی محمد داراب امیر صاحب

ہمارے نبوت و فضائل نبوتیہ بہ نعم البدل
مولود شریف کا ہر دور منشی ظہیر الدین بلگرامی -

عجاہد خاتم النبیین - از منشی امیر احمد -

سرور القلوب فی ذکر الحبیب -
سراپاک سید امیر سلیمان بلوچ صاحب

از مولوی محمد عبدالرزاق خٹک صاحب -

ہر یہ حمد و یہ - یہ ترغیب مذہب حمدی -
گلہ رستم محسن شامل چار سالہ دار رسالہ

یک خیر الشہر ۱۲۲۵ سنہ ثانیہ ۱۲۲۵ صبح حبلی -
دہم سراپاک سے رسول از مولوی محمد حسن -

حمسہ محمدیہ - در فضائل پیغمبر خطی باب از مولوی
نجم الدین نجم

مجموعہ تسبیح و تحنن - شامل چار کتاب دار
نسیم جنت دار انفسہ ثانیہ ۱۲۲۵ خیابان نرسا

دہم فضائل درود از مولوی محمد کافی -
سبیل الخیران ترجمہ اردو - و تکمیل الایمان

مترجمہ میر غلامی مخلص میر -

فلح دارین از تصنیف جناب مولوی
قلب الدین صاحب بہادر دہلوی - کاغذ

رسمیہ رسالہ آداب آموزی معاشرت شری
ہین نہایت مرغوب ہے - اسکے مطالعہ سے
طریق شریعت بخوبی معلوم ہو سکتا ہے -

ف ۲۹۷۵۲ R
 CALL No. { ش ۲۲۲۲۲۲ ACC. No. ۷۷۲۲۲
 AUTHOR ۲۵ شرف الدین بن یحییٰ سنیری
 TITLE مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین یحییٰ سنیری

ف ۲۹۷۵۲ R
 ش ۲۲۲۲۲۲ ۷۷۲۲۲
 مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین یحییٰ سنیری

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

